

علل پیدایش جنبش آزادیبخش ملی و دموکراتیک

۱۹۱۹

ناشر: اتحادیه عمومی محصلان افغانی در خارج از کشور

نشر و پخش: حمل ۱۳۵۸ شمسی

بازتایپ: همایون اوریا

بازنشر: خروش رعد

نشر کامل: قوس ۱۴۰۱ش / نومبر ۲۰۲۲م

وضع طبقات اجتماعی

طبقه کارگر:

مقدمات پیدایش صنایع جدید که در عصر امیر شیرعلی چیده شده بود، ایجاد فابریکه ماشین خانه در عصر امیر عبدالرحمن (۱۸۸۸) پیشرو ترین طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا را همراه داشت. مقارن دوران امیر حبیب اله، یک سلسله صنایع وابسته چون فابریکه ترمیم موتر، فابریکه چرمگری، فابریکه پشمینه بافی و فابریکه برق آبی جبل السراج به وجود آمد. مقارن جنبش های آزادیبخش ملی و دموکراتیک - ۱۹۱۹ - تعداد طبقه کارگر به تناسب نفوس خیلی اندک بود و در حدود چند هزار نفر تخمین می شد. اما با وجود آن قدرت بالندگی این طبقه هرگاه با ایدئولوژی و سیاست پرولتری توأم می بود، می توانست نقش عظیمی در تعیین جنگ آزادیبخش ملی از خود بر جا بگذارد.

اطلاعات دقیقی در مورد تشکیلات سیاسی این طبقه و همچنان این که آیا عناصر آگاهی که معتقد به ایدئولوژی پرولتری بوده اند، تا چه اندازه در جنبش آن روزگار به خاطر بسیج و سازماندهی این طبقه و خلق علیه امپریالیسم و مرتجعین سهم داشته اند، دست نیست، اما شواهدی موجود است که عناصر معتقد به مارکسیسم به نحوی از انحاء به جنبش آزادیبخش ملی سهمیم بوده اند. حقایق بر آنست، که هزاران نفر از مسلمانان هندی بر رسم احتجاج علیه سیاست استعماری انگلیس و به منظور یافتن زمینه های مساعد فعالیت انقلابی، جهت آزاد ساختن هندوستان، به افغانستان و ترکستان مهاجرت می کنند. در این هنگام فعالیت های انقلابی بلشویک های ترکستان به اوج اعتلای خود رسیده بود و از جانب اتحاد شوروی با لغو قرار داد های اسارت آور امپریالیستی دولت تزاری، به مطمئن ترین تکیه گاه جنبش های آزادیبخش ملی و نیرو های ضد امپریالیستی، به ویژه امپریالیسم انگلیس مبدل گردیده بود. تعداد کثیری از این مهاجران به کمونیست های وفاداری تبدیل می شوند و به خاطر تحقق آرمان های خود، طرح فعالیت های سازمانی و نظامی را در میان مهاجران هندی ترکستان و افغانستان می رزند و حتی در سال ۱۹۲۴م خواهان ایجاد یک مرکز تبلیغاتی در مزار شریف می شوند که از طرف دولت افغانستان پذیرفته نمی شود. در این آوان که کمونیست های ایرانی و ترکی به تناسب نیرو های شان نقش خود را در جنبش های ملی و دموکراتیک بازی می کردند و از جانب دیگر تمایل روشنفکران مترقی افغانستان به جنبش کشور های همجوار و تبادل اطلاعات و تجارب و یک سلسله کار های مشترک نمی توانست در اشاعه مارکسیسم در افغانستان بی تأثیر باشد.

دومین کنگره جهانی کمیترون که در جولای ۱۹۲۰ دایر شده بود "تیز های در مورد مسأله ملی و مستعمراتی" را تأیید کرد. کمیته اجرائیه کمیترون بر آن شد تا به منظور تطبیق مفاد این تصویب و برداشتن گام های مشخص و عملی برای تحقق امر کمونیسم در آسیا، نخستین کنگره خلق های خاور را در باکو دایر سازد. مؤلف کتاب "اشیاز سوت فلنک" ضمن بررسی جنبش های کمونیستی در ایران، ترکیه و افغانستان، یادآور می شود که در کنگره خلق های خاور دو نفر نماینده از افغانستان اشتراک نموده بودند که عضویت هیأت رئیسه کنگره را نیز داشتند.

با در نظرداشتن این که انقلاب کبیر اکبر که مارکسیسم - لنینیسم را به ارمغان آورد، از یک طرف و تأثیر متقابل جنبش های ملی و دموکراتیک کشور های افغانستان، هندوستان، ترکیه و ایران که در این وقت افغانستان به کانون مبارزات ضد استعمار انگلیس تبدیل شده بود، از جانب دیگر، می توان به هویت عناصری در جنبش آزادیبخش ملی و دموکراتیک ۱۹۱۹ دست یافت که به نام بلشویک ها مصروف فعالیت بودند و بدین طریق تاریخ فعالیت مارکسیست ها را در افغانستان روشن ساخت. به هر صورت نتایج جنبش نشان داد که مارکسیست ها توانستند رهبری جنبش را به کف آرند، از آن رو نقش آنها بطی محسوب می گردد.

دهقانان:

دهقانان تحت استثمار بی رحمانه اقتصادی و ستم سیاسی ملاکان و دولت قرار داشتند. این امر باعث می شد تا بارها علیه دولت دست به قیام های مسلحانه بزنند. دهقانان بر علاوه آنکه در زمین ملکیت دولت، اوقاف و فارم های ملکیت ملاکان منفرد به اشکال مختلفی چون سهمکاری، بیگاری، بهره جنسی و بهره نقدی استثمار می شدند، ناگزیر بودند عوارض و مالیات از قبیل خس بری، سردرختی، محصول مواشی و سرانه (دهقان بی زمین) به دولت تحویل دهند. این تنها نبود، شهزادگان در ولایات به خریداری

جبری اشیاء می پرداختند. از جمله تمام زمین های قابل زرع یک فیصدی ناچیز آن متعلق به دهقانان بود. عرصه زندگی بر دهقانان چنان تنگ شده بود که در سال ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ دهقانان ولایت پکتیا به خاطر کوتاه ساختن دست استبداد دولت مبنی بر خرید علوفه از دهقانان فی جریب شش روپیه، در حالیکه قیمت روز آن فی جریب پنجاه روپیه بود، دست به قیام مسلحانه زده و استحقاقات دولت را یکی بعد از دیگر تخریب و تحت تصرف آوردند، ولی چون این جنبش از رهبری صحیح برخوردار نبود، مورد استفاده جوئی دو تن از فئودال ها به نفع انگلیس قرار گرفت تا این که قیام به ضرب ماشین نظامی دولت، به فرماندهی جنرال محمد نادر و بعدها نادر شاه محکوم به شکست گردید.

تجمل بی حد و حصر دربار یک جا با اشکال مختلف استثمار و ستم فئودالی کرد را به استخوان دهقانان رسانیده بود. این امر به سال ۱۹۱۲ در قندهار موجب شورش گردید. شاه که مجلس عروسی فرزندش را ترتیب می داد، از ملاکان و معتقدین درخواست تحفه و تارتق نموده بود. ملاکان نیز این بار سنگین را بر دوش دهقانان منتقل ساختند، دهقانان که توان ایفای این همه باج و خراج را نداشتند، دست به قیام مسلحانه زده و یک تعداد مأمورین خونخوار و متنفذ دولت را بکشند. شورشیان که بسیج کافی و آمادگی کامل نداشتند، در قبال استحقاقات قوی دولت مجبور به عقب نشینی شدند.

دهقانان که وسیع ترین توده استثمار شدگان خلق را تشکیل می دادند، بار تمام قشر طفیلی جامعه، هم از امراء، اعضای بوروکراسی، اشراف، روحانیون و شهرنشینان را حمل می کردند و در همه این موارد به وحشیانه ترین شیوه استثمار می شدند. شرکت آنها در "جهاد" که ظاهراً مبین خصلت مذهبی جنگ است، قبل از همه در مقابل خواست های مثبت مادی آنها قرار داشت. هر چند این خواسته با روپوش مذهبی مستور بود. زیرا در استانه چنان تحول بزرگی که جامعه را فرا گرفته بود، از ارزش های فرهنگی جامعه فئودالی این تنها مذهب بود که هنوز امکان وجود داشت. پان اسلامیسم که در بین دهقانان اشاعه می یافت، استمساک بود به دوران صدر اسلام و ایجاد مساوات پندارگرایانه میان قشر های متضاد و مخالف جامعه. با در نظر داشت آشفته گی که سر تا پای جنبش را فرا گرفته بود، بیان این خواسته ها به صورت بسیار نامشخص مطرح می گردید ولی با آرمان های بورژوازی ملی در آن زمان منطبق بود. از این رو پان اسلامیسم سلاح بالقوه بود در دست دهقانان برای تدارک این و آن قیام.

پیروزی خلق افغانستان در جنگ اول و دوم افغان و انگلیس عمدتاً به وسیله دهقانان تامین شده بود. از این رو طبقه مذکور دارای رویه رزمنده طبقاتی و سنن پرافتخار انقلابی بود. مگر از آن جایی که سازمان پرولتری که نقش این طبقه را در دگرگونی های اجتماعی دقیقاً ارزیابی نموده و مورد استفاده قرار دهد، وجود نداشت. از جانبی نمایندگان سیاسی اقشار مختلف بورژوازی عام ترین شعار های آنها را مورد سوء استفاده قرار میدادند، اجباراً رهبری جنبش گاهی به دست روحانیون می افتید (جنگ ملی) و زمانی هم (قیام های دهقانی) به فلان یا بهمان فئودال و متنفذ سود می رسانید.

گروه های دیگر خرده بورژوازی:

پیشه واران:

کمپنی های انگلیس از طریق ایجاد شبکه های جداگانه کمپرادوری به وسیله اهالی هندوستان، نه تنها تجارت عمده فروشی، بلکه قسمت قابل ملاحظه تجارت خرده فروشی را در مناطق مشرقی و جنوبی کشور به تصرف درآوردند: تامین امنیت تجارتي که در عصر امیر عبدالرحمن به وجود آمده بود، در آخرین تحلیل چیز دیگری نبود، مگر مساعد ساختن بازار افغانستان برای سرمایه داری بین المللی. به استثنای صنایع کوچک که از رقابت صنایع مشابه خارجی مصئون بود، پیشه وری و صنایع کوچک رو به ورشکستگی می رفت.

روشنفکران:

مهم ترین گروه خرده بورژوازی روشنفکران بودند. هر چند اکثر آنها تعلیم یافتگان مکتب حبیبیه بودند که نظام تدریسی آن به وسیله انگلیس ها و گماشتگان شان تنظیم شده بود، اما شرایط رقت بار داخلی و روحیه ضد انگلیسی مبتنی بود تا با جنبش های انقلابی ضد استعماری و جنبش های دموکراتیک کشور همسایه و همجوار افغانستان از طریق مطالعه نشرات، تبادل تجارب و فعالیت های مشترک، آشنائی به هم رسانند.

در سال ۱۹۱۱ سراج الاخبار مجدداً به مدیریت محمود طرزی شروع به نشرات می کند و این نشرات تا سال ۱۹۱۹ ادامه می یابد. مضامین سراج الاخبار آن عده از مطالب مختلفی چون عصری گردانیدن کشور، تساوی حقوق زن و مرد، مخالفت با تعدد زوجات، مسایل صحی، ضرورت ایجاد راه آهن، تلیفون، تلگراف، مؤسسات صنعتی و غیره بود. موضوع تجدید کشور جسته و گریخته، ضمن تذکار استقلال کشور، ناسیونالیسم، رفورم مذهبی، پان اسلامیسم، پان ایشیایسم و ضدیت با امپریالیسم به نشر می

رسید. این اخبار کینه پايان ناپذير بریتانیا را نسبت به خود و مدير مسؤولش کمائی کرده، از اعتبار زيادی میان آزاديخواهان کشور های پسمانده هذا تا ... اسلامی تحت سلطه انگلیس برخوردار بوده و به مرکز فعالیت نیمه علنی روشنفکران افغانستان تبدیل شده بود.

در حوالي ۱۹۱۸ که روشنفکران مشروطه خواه سرکوب شده بودند، حلقه هائی که قبلاً فعالیت نیمه علنی داشتند، شکل مخفی به خود اختیار کرده و در حوزه های جداگانه به مطالعه آثار نپهلیست های روس، انقلاب عثمانی و آثار ترکی می پرداختند. روشنفکران به صورت نسبتاً مشخص آن به گروه های زیر منسوب بودند:

یکی لیبرال های سلطنت طلب (منظور نمایندگان سیاسی قشر بالای بورژوازی ملی است) که خواهان استرداد استقلال و یک سلسله رفورم ها در داخل رژیم بودند، در راس این حلقه شهزاده امین الدوله امان الله قرار داشت. گروه دیگری دموکرات (نمایندگان سیاسی قشر پائینی بورژوازی ملی) های منسوب به (جمعیت سری ملی) بودند که از تبدیل رژیم مطلقه به رژیم دموکراتیک طرفداری نموده و برای تحقق آرمان های شان توسل به ترور و کودتا را مجاز می شمردند. بخشی دیگر روشنفکران منفردی بودند که سهم شان را در جنبش اداء می کردند.

روشنفکران این دوره سهم بزرگی در ایجاد زمینه های ایدئولوژیک و فرهنگی برای تحولات ملی و دموکراتیک داشتند، آنها متناسب با درک شان از جریانات عصر، نمونه بزرگ نهرا سیدن از سختی ها و مرگ به شمار می روند. شهدائی چون لعل محمد کابلی، جوهر شاه غوربندی، محمد ایوب، محمد عثمان، ملا محمد سرور، معلم سعداله، عبدالقیوم و صد ها نفر دیگر شهدای گمنام نمونه های درخشان و تسلیم ناپذیری و درخور آموختن رزمندگان نوین است. از مهم ترین دست آورد های آن دوره می توان اعتقاد به (حزب سری) و (مسلح باید بود) را تذکر داد که در جریان پراتیک دشوار و خونین، برای حفظ نیرو های انقلابی از حمله دولت مطلق العنان و تغییر قهری نظامات کهن به مؤسسات اجتماعی نوین بدان نایل آمده بودند.

انگلیس ها که از نقش روشنفکران در تعیین سیاست داخلی و خارجی اطلاع داشتند، این بار روشنفکران خریده شده را از مسلمانان هند با ظاهر مترقی و پرچم های ضد بریتانیائی و پان اسلامیم به افغانستان گسیل داشتند.

دموکرات های خرده بورژوا ضرورت تحلیل ظرفیت های انقلابی طبقات مختلف خلق را هنوز درک نمی کردند. آنها در آستانه تحول بزرگی که افغانستان را فرا گرفته بود، مسؤولیت و دقت کافی را نمی فهمیدند و اساساً خود را بالا تر از تناقضات طبقاتی تصور می کردند، تصامیم آنها قرار هائی بود که در محوطه کوچک گروهی شان محدود می ماند و لزوم برقرار ساختن تماس نزدیک با توده ها را پی نبرده بودند. همچنان فقدان معیار انقلابی در مورد (سطر بعدی متأسفانه قابل خوانش نمی باشد، چون در اخیر صفحه جزوه بوده و در حین کاپی قطع گردیده است) که سر موافق به عقاید آنها می جنباند، طرح همکاری های همه جانبه را در خطیر ترین مسائل سیاسی بریزند. گواه این مدعا خیانت یک تعداد مستخدمین مربوط هند برتانوی بود که از مسلمان های آن دیار به منظور انحراف و سبوتاژ جنبش روشنفکران افغانستان انتخاب شده بودند. جاسوسی یک تعداد آنها در مورد افشای " جمعیت سری ملی " موجب قتل و زندانی شدن تعداد کثیری از روشنفکران گردید. با چنین موقف که روشنفکران داشتند، نظریات شان برای اکثریت خلق نامفهوم و بی ثمر و فعالیت های شان محکوم به ناپایداری شد.

بورژوازی ملی:

استقرار امنیت تجارتي در کشور که از طریق امحای سیستم ملوک الطوائفی و استقرار دولت مرکزی عبدالرحمن صورت گرفت، زمینه مساعدی را برای رشد بورژوازی ملی تجاری فراهم کرد. اما بورژوازی ملی صنعتی در این وقت فوق العاده ضعیف بود. ولی جراحات جنگ کشور های امپریالیستی از یک طرف و زمینه مساعد رشد بورژوازی ملی تجاری از طرف دیگر این امکان را به وجود آورده بود تا یک سلسله صنایع نسبتاً بزرگ و سبک تأسیس گردد. سرمایه تجاری به منظور رشد خود به سوی ایجاد مؤسسات صنعتی، با سد های امپریالیسم و فنودالیسم مقابل بود. معهدا با در نظر داشت منافع اقتصادی و سیاسی که با زمین داری بزرگ و سرمایه ربائی و روستا داشت، می توانست با یک سلسله رفورم های محدود همنا باشد. اما خصوصیات حاکم در عصر امپریالیسم و ناپیگیری خاص بورژوازی که از ضعف سیاسی و اقتصادی آن نشئت می کند، امکانات پاسخ گفتن به خواسته های دهقانان را از وی سلب می کرد. دورانی که مورد موضوع بحث ما است، مقارن با فراهم شدن امکانات نسبی بیشتری برای رشد بورژوازی ملی بود. به حکم همین حقیقت، بورژوازی ملی در صف نیرو های ضد امپریالیسم و فنودالیسم قرار گرفته بود.

ملاکان:

این طبقه پایگاه اصلی استثمار دهقانان، ثبات و استحکام استثمار را تشکیل می داد. آنها با عناوین مختلفی چون استفاده از جنگ با خارجیان، تحصیلات خود را می افزودند و به منظور تخویف، آنها را دسته دسته آتش می زدند. انواع مختلف مالیات مستقیم و غیرمستقیم دولت را که پی هم در حال صعود بود، با به کاربرد شیوه های وحشیانه که متضمن سود سرشار شان بود، تحصیل می داشتند. آتش شورش های بد فرجام را به نفع استعمارگران می افروختند و بدین گونه مانع پیشرفت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اجتماع می شدند. گروهی از آنها که از لحاظ اقتصادی ضعیف و از لحاظ سیاسی به اندیشه های محافظه کار بورژوازی (پان اسلامیس) ابراز تمایل می کردند، با گام های متردد به سوی جنبش آزادیبخش ملی روی می آوردند.

روحانیون:

در بین روحانیون دو قشر کاملاً مختلفی وجود داشت:

الف - اشرافیت روحانی:

این قشر روحانیون علاوه بر قبضه مقامات بزرگ مذهبی، املاک وسیع و دهقانان وابسته ای در اختیار داشتند و با استفاده از وسایل مذهبی نه تنها در اراضی مایملک خود به طرق معمول و جابرانه فئودالی دهقانان را استثمار می کردند. بلکه کینه اعتلا ناپذیر شان را از درک صدقه، شکرانه و صد ها مراسم مصنوعی خود سنگین تر می ساختند، آتش تحریکات سیاسی و مذهبی را می افروختند، عمال آنها در دهات، قراء و مراکز کوچک و بزرگ به مثابه مریدان مذهبی متمکن بودند. کثافت حضور آنها حتی مردمان چادرنشین و نیمه چادرنشین و گروه های مهاجر مردم را بی زیان نمی گذاشت. در ارتش به نام امام و پیش نماز مناسبات پیری و مرشدی میان افسران و افراد بر قرار می ساختند. اعمال نفوذ آنها در همین جا پایان نمی پذیرفت، بلکه در شهر ها به نام قاضی و مفتی، در خانواده سلطنت محافل روشنفکران و نیرو های سیاسی ریشه دوانیده و بدین ترتیب یک قدرت اقتصادی و سیاسی مشخصی را به وجود می آوردند.

یکی از معروفترین نمایندگان این قشر حضرت شوربازار بود و به طور عنعنه ئی خانواده وی وظیفه مرشدی را در ... به عهده داشتند و به صورت ارثی امتیاز تاجگذاری شاهان را به دست آورده بودند و نفوذ زیادی در بین اقوام مختلف مخصوصاً سلیمان خیل ها کمائی کرده بودند - این شخص به صورت تدریجی توانسته بود حیثیت سردمدار سلسله مراتب اشرافیت روحانی مرتجع و متعصب را اتخاذ کند.

انگلیس ها اندیشه پان اسلامیس را که انعکاسی از طبیعت ضد استعماری یک جامعه فئودالی اسلامی بود، همچون منشور دلخواه در دست افراد شادباش می گفتند تا به وسیله آن نفوذ آموزش های سترگ انقلاب اکتوبر را در جنبش های استقلال طلبانه ملل مسلمان شرق مخدوش گردانند. اشرافیت روحانی نه تنها مورد تفر نیرو های مترقی و میهن پرست قرار داشت، بلکه حسادت متنفذین و اشرافی را که با روحیه موافق در جنبش آزادیبخش ملی و دموکراتیک شرکت داشتند، بر می انگیخت.

ب - ملا های آواره:

این ها پائین ترین قشر روحانیون را تشکیل می دادند و از درک خیرات مردم امرار معاش می کردند، سهمی از ثروت اوقاف نداشته، مقرری ضعیف و درآمد ناچیزی داشتند و از لحاظ منشاء طبقاتی اساساً منسوب به مردم عادی و تهی دست بودند، این امر باعث می شد که به زندگی توده ها چنان نزدیک باشند که علی علیرغم وابستگی به روحانیت علاقه مردم را نسبت به خود حفظ نمایند. آنها همواره ضرورت جهاد [مبارزه ضد استعماری] را تبلیغ می نمودند، با وجود وابستگی به فئودال ها و روحانیون، اگر زمامداری ابراز تمایل به استعمارگران می نمود، آنها قیام می کردند. شرکت آنها در این قیام ها امر عادی بود و ایدئولوگ های گمنام جنبش های ضد استعماری از میان آنها برمی خاستند.

شرایط تاریخی ای که خلق افغانستان استقلال خود را از انگلیس باز ستاند

به قدرت رسیدن امان الله:

در شب ۲۱ فبروری امیر حبیب الله طی یک کودتای درباری که توسط لیبرال های سلطنت طلب هدایت می شد، به قتل رسید و امان الله پسرش در ۲۳ فبروری سلطنت خود را اعلام نموده و در ۲۸ فبروری ضمن بیانیه مختصری اهداف دولتش را توضیح داد.

امان الله هنگامی پادشاه شد که کماکان بار استثمار و ستمگری امپریالیسم و فئودالیسم بر کرده خلق سنگینی می کرد و تغییرات شگرف سیاسی در فضای کشور ایجاد شده. اندیشه های میهن پرستی، دموکراسی، پان اسلامیسیم و کمونیسم در گوشه های مختلف کشور با طیف و تأثیر گوناگون پخش شده بود. متن اعلامیه ۲۸ فبروری امان الله تأکید بر استقلال و آزادی کامل افغانستان، لغو بیگار و کار اجباری، بهبود شرایط مالی ارتش و یک سلسله اصلاحات دموکراتیک بود، که حیثیت یک پلاتفرم جهه واحد ملی ضد امپریالیسم انگلیس را به خود اختیار کرد و توانست طبقات مختلف خلق را به پیکار قاطع علیه استعمارگران انگلیس برانگیزد. دولت ملی امان الله... با درک سرشت متجاوز امپریالیسم انگلیس همپای بسیج و تدارک جنگی، دست به اقدامات سیاسی زده و نامه به نائب السلطنه انگلیس فرستاده و انعقاد معاهده جدیدی را بر اساس تساوی حقوق طرفین خواستار شد. تأخیر در وصول جواب انگلیس و احیاناً خودداری وی از انعقاد چنین معاهده ئی، نمی توانست جلو سیاست مستقل افغانستان را سد شود. همان بود که دولت اتحاد شوروی سوسیالیستی در ۲۷ مارچ ۱۹۱۹ به حیث نخستین کشور جهان دولت نو بنیاد مستقل افغانستان را به رسمیت شناخت و جرقة امیدی در چشم میهن پرستان درخشیدن گرفت.

تشخیص صحیح دولت ملی افغانستان حکم می کرد که بدون فوت وقت پیکار عظیمی را که سرنوشت سیاسی کشور تعیین می کرد، به راه اندازد. همان بود که علی الرغم فعالیت های مخرب و جاسوسی عمال انگلیس و نازل بودن کمیت و کیفیت آزادیخواهان در قبال عصری ترین وسایل، تسهیلات جنگی و دهها نفر جنرال های آزموده و جنگیده انگلیسی، خلق افغانستان قادر شد با اتکاء به نیروی خود، استقامت بی دریغ نیرو های انقلابی کشور های همجوار و استفاده از مساعدت اوضاع بین المللی، طلسم غلبه ناپذیر امپراتوری برتانیای کبیر را برای نخستین بار به تاریخ ۲۷ می ۱۹۱۹ در هم شکسته و نمونه شایسته ای برای ملل تحت ستم به رهائی از یوغ امپریالیسم و استعمار گردد.

علل شکست افتضاح آمیز امپریالیسم انگلیس:

تاریخ فاجعه انگیز مداخله استعمار انگلیس که مصاف رویاروی با خلق افغانستان در سال ۱۸۴۲ (جنگ اول افغان و انگلیس) شکل مادی به خود می گیرد، پیوسته سیمای مبارز و رشید خلق دلیر ما را متجلی می سازد. حاصل این ترکتازی ها برای انگلیس کشته شدن افسران، سپاهیان، انهدام هواخواهان، اسارت و ابستگانش و بالاخره پذیرش شرایط آزادیخواهان میهن ما بوده است. همچنان طی دومین جنگ افغان و انگلیس به سال ۱۸۷۸ این درس تحقیر استعمارگران توسط خلق ما صد چندان شدید تر تفهم شد. طرف معامله گر انگلیس، امراء خائن و بزدل بودند که از هیبت قهر مردم هراس داشتند، مبدا نماینده انگلیس شناخته شوند - نتیجه جنگ ها چنان می شد که سپاه انگلیس اگر زنده بمانند، چون خوکان تازیانه خورده پا به فرار نهند و مجموعه این خصوصیات چنان می شد که بر گفته لنین کبیر: "در شرایط سیطره جهانی، افغانستان تنها کشوری باشد که کار تصرف هنوز تمام نشود" درست این مصادف با روزگاری بود که برتانیای کبیر (تیبیک) محسوب می گردید "تجربه شکست ناپذیر" هسپانیه را می شکست، رقبای چون هالند و فرانسه را از میدان بدر می کرد و مساحت مستعمراتش صد چند قلمرو خودش بود. مگر از آن جایی که طفیلی گری و پوسیدگی سرشت ذاتی امپریالیسم است، برتانیای کبیر که محصول ذغال وابسته ای آن در ۱۸۷۰ از مجموع تولیدات ایالات متحده، جرمنی و فرانسه افزون تر بود، جایش را در این زمینه برای ایالات متحده می دهد و ایالات متحده در سال ۱۸۸۰ سرمایه تمامی کشورهای دیگر می شود و المان مقام دوم را احراز می کند، این ها همه بیانگر تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای امپریالیستی است. از همین جاست که مبارزه برای بدست آوردن هژمونی و تقسیم مجدد جهان بر حسب سرمایه ناشی می شود. جنگ جهانی اول محصول همین تضاد های امپریالیسم بود. تشدید تضاد میان کشورهای امپریالیستی آنان را به ورطه مهلک نزاع و کشمکش قرار داد و هر یک می کوشید رقیبش را بلعیده و یا حداقل تضعیف کند. امپریالیسم انگلیس طی جنگ جهانی اول ضعیف می گردد. روسیه تزاری که نه تنها ژاندارم اروپا، بلکه ژاندارم آسیا نیز بود و مطابق معاهده ۱۹۰۷ انگلیس و روس افغانستان را در دست نفوذ برتانیای پذیرفته بود و تعهد داشت که در صورت بروز قیام در افغانستان متحد انگلیسی اش را یاری برساند و به بهانه تکثیر تخم ملخ بنای مداخله را در شمال کشور شروع کرد. بر خلق های کشورهای تحت ستم بیداد می کردند و آفتاب امپراتوری برتانیای کبیر رو به غروب می شود.

امپریالیسم توده های عظیم خلق های سراسر جهان را وارد عصر تاریخی جدید یعنی عصر محو کامل امپریالیسم گردانید. نخستین جنگ عمومی امپریالیستی و انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر مسیر عمومی تاریخ جهان را تغییر داد. روسیه تزاری این کانون ارتجاع را به اتحاد شوروی سوسیالیستی پایگاه مطمئن انقلاب پرولتاریائی و مدافع راستین جنبش های آزادیبخش ملل تحت ستم مبدل ساخت. پیام لنین آموزگار بزرگ پرولتاریا (خطاب به همه مسلمانان زحمتکش روسیه و خاورزمین) و انتشار اسناد محرمانه

سیاسی دول بزرگ که نقشه های امپریالیست ها را در مورد تقسیم جهان افشاء می ساخت، درهم شکسته شدن حکومت دست نشاندۀ ماورای خزر که مستقیماً به وسیلۀ انگلیس ها ایجاد شده بود، توطئۀ امپریالیست های انگلیس را که می خواست اتحاد شوروی را دشمن ملل مسلمان وانمود سازد، نقش بر آب ساخت و مواضع بین المللی میهن پرستان کشور ما را استحکام بخشید. درخشش روحیۀ انترناسیونالیستی حزب بلشویک و در راس آن لنین کبیر تنها به پشتیبانی معنوی و سیاسی از دولت ملی افغانستان خلاصه نمی شد، بلکه در شرایط آن روزگار که کنترل انگلیس بر سرحدات شرقی، جنوبی و غربی (کاپیتولاسیون ایران بوسیله انگلیس) مستقر بود از لحاظ مالی و نظامی با توجه به وضع دشوار مداخلۀ کشور های امپریالیستی برای واژگون ساختن دولت جوان شوروی، نقش مهم در پیروزی خلق افغانستان بر استعمار انگلیس داشت. یکی از عوامل مهم دیگری که در تسهیل پیروزی خلق ما نقش داشته و از حرکت تضاد های عصر امپریالیسم ناشی می شود، همانا تشدید تضاد بین دولت استعماری انگلیس با مستعمرات و کشور های تحت انقیادش می باشد، به خصوص کشور هایی که در جوار افغانستان قرار داشتند و یا این که وجوه مشترک با افغانستان داشتند. از این جا به خوبی قابل درک است که در حقیقت جبهه وسیع از ملل تحت ستم آسیای جنوبی، مرکزی و شرق میانه علیه استعمار انگلیس وجود داشت. انقلابیون هند که در عهد امارت حبیب الله برای یافتن زمینه های مساعد مبارزه به افغانستان مهاجرت نموده بودند، علی الرغم نظارت پلیسی دولت امیر حبیب الله که توسط میرزا محمد حسین مستوفی المالک سازمان می یافت، با حزب جنگ و امان الله تماس نزدیکی بر قرار ساخته و فعالیت های انقلابی خود را در آستانه جنگ رهایی بخش ملی ما با مشی دولت ملی امان الله تلفیق داده و عملاً در این پیکار سهم گرفتند - قیام مسلحانۀ مردم لاهور - اعتصابات راه آهن دهلی تا لاهور، قیام امرتسر - آتش زدن مؤسسات مسیونری انگلیس در گجرانواله، قیام های دهلی، بمبئی و احمد آباد و صد ها عمل چریکی که موجب قطع خطوط مواصلاتی و مخابراتی انگلیس می گردید، نمونه های بزرگی از اتحاد ضد امپریالیستی خلق های این منطقه به شمار می روند.

همین سال در ایران، مقارن جنگ آزادیبخش ملی ما شورش های عظیمی برانگیخت، مانند شورش جنگلی ها در ۱۸۱۷ و ۱۹۱۸ جنبش های مترقی و ضد استعماری در آذربایجان ۱۹۱۷-۱۹۲۰ و مبارزات محمد تقی خان پسیان در خراسان که علیه استعمار انگلیس بود، سهم قابل ملاحظه ای در فرسایش نیرو های انگلیسی اداء نمود.

نقش آزادیخواهان ترک در تبادل تجارب، اجرای فعالیت های مشترک و انعقاد معاهدات ضد امپریالیستی قابل تذکار و حایز اهمیت فراوان است.

کاملاً قابل فهم است در شرایط تاریخی که خلق مسلح ما مصمم به استرداد کشور گردیده بود، کشور ما یکی از سست ترین حلقه های مستعمرات انگلیس را تشکیل می داد، یعنی اکثریت خلق آمادۀ پیکار مسلحانه بودند، کار تصرف افغانستان که هنوز تکمیل نگردیده بود، انگلیس بعد از جنگ جهانی اول ضعیف شده و متحد بزرگ دولت تزاری نابود گردیده بود. اتحاد شوروی متحد راستین آزادی افغانستان بود و در کشور های مستعمره یا تحت انقیاد انگلیس که همسایه و یا تحت شرایط مشابه افغانستان قرار داشت، شورش های فرساینده در حال تکمیل بود، تاریخ امپریالیسم نشان می دهد، هر قدر وی به نابودی خود نزدیک تر می شود، به همان اندازه دست به تلاش های مذبحخانه می زند و از هیچ گونه تکتیک ماجراجویانۀ نظامی و فریب سیاسی احتراز نمی ورزد. در این قسمت مثال های بیشماری می توان ارائه نمود که مختصراً چند تای آن را یاد آور می شویم.

انتصاب محمود سامی این عامل امپریالیسم انگلیس در راس قوای مسلح افغانستان که از مذاق لیبرالی شاه امان الله نشئت می کرد، هرگاه پیشنهادی مبنی بر تغییر پایتخت از کابل به قندهار عملی می شد، مرکز هدایت جنگ آزادیبخش ملی تار و مار می گردید و یا موجودیت افرادی چون والی علی احمد خان در رأس هیئت سیاسی افغانستان برای مذاکره با انگلیس که تباری با انگلیس را برای مبارزه با به اصطلاح خطر کمونیسم ترجیح می داد و یا تخویف جراید استعمار انگلیس " نیشال رادیو " که در حقیقت نظر واقعی دولت انگلیس را منتشر می ساخت، دایر بر این که جهت نشان دادن ضرب شستی قسمت قابل ملاحظه ای از خاک افغانستان منجمله به احتمال قوی کابل و قندهار تصرف شود... تا حکمران پیدا شود که در راه قبول اتحاد با انگلستان سخت گیری نماید، اما سنگی را که مرتجعین برای کوبیدن خلق ما برداشته بودند، پای خود شان را شکست. آنچه در بالا ضمن مساعدت اوضاع بین المللی ارزیابی کردیم، همه در حکم شرایط خارجی بودند، رکن عمدۀ پیروزی خلق ما را در این پیکار، مصمم بودن، متکی به خود بودن و مسلح بودن آنها تشکیل می داد. چنین است امر پیروزی خلق قهرمان ما که شیر جهانخوار امپریالیسم انگلیس را به خوک رمیدۀ مبدل ساخت.

پروسة تکوین قدرت سیاسی بورژوازی ملی:

تصویری از رفرم های امان الله: در مطالعه رفرم های امان الله می توان سه دوره نسبتاً متفاوت را از هم تفریق نمود: مرحله اول که از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ را در بر گرفته و شامل ساختمان چوکات قانونی، غذائی و بوروکراتیک دولت توأم با مؤسسات و فعالیت های مختلف که از تطبیق آن در عرصه اجتماع پدیدار می گردد.

مرحله دوم شورش بدفرجام پکتیا ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ الی ۱۹۲۸ که با خود داری او در تطبیق رفورم ها، نخستین رکود و بطالت آهنگ تطبیق رفورم ها مشخص می گردد.

مرحله سوم از ۱۹۲۸ به بعد همزمان با برگشت شاه از مسافرت خارج آغاز می گردد. خصوصیت این مرحله با اثر پذیری از جهان غرب، احیای مجدد رفورم های پس گرفته، اتخاذ تصمیم جدید، دو باره پس گرفتن رفورم ها و سرانجام انهدام دولت امانی و رفورم هایش متمایز می گردد.

مرحله اول: قانون گذاری برای دولت و نتایج حاصله از آن:

امان الله یک تعداد مشاورین فرانسوی را استخدام نمود تا متکی بر قوانین ترکیه که توسط بدری بی ترکی تبع شده بود و با قوانین ناپلیون، قرابت داشت. امور قانونی دولت را سازمان بخشند. در نتیجه این کوشش ها استخوان بندی قانون اساسی افغانستان در سال ۱۹۲۱م (نظام نامه دولت عالی افغانستان) به وجود آمد. این نظام نامه طی مجلات جداگانه به ادارات مختلف دولتی واگذار شد تا زیر سرپرستی مشاورین خارجی پروژه اکمالی خود را سپری و پس از آن جهت تصویب "قانون اساسی" به "شورای دولت" و "مجلس اعیان" راجع شود. مهم ترین نتایج مثبت این قانونگذاری برای دولت قرار ذیل است:

شاه شخصیت غیرمسئول اعلام شد. کابینه نزد شاه مسؤولیت داشت، اداره دولت از طریق وزارت خانه ها که در اوایل کمیساری نامیده می شد، اعمال می گردید. نخستین بودجه دولت در سال ۱۹۲۲م تصویب شد. لویه جرگه که امور دولت را بررسی کند، تجویز گردید. حقوق مدنی اتباع دولت توضیح یافت. بردگی در سال ۱۹۲۱م ملغی قرار گرفت. حقوق زنان در انتخاب همسر به رسمیت شناخته شد، بیگار در سال ۱۹۲۲م قانوناً منع گردید.

عایدات اوقاف ملی اعلان شد، توزیع تذکره نفوس منظور و سیستم پشک در عسکری تصویب گردید. گمرکات متعدد از میان برداشته شد. مالیات جنسی به مالیات نقدی مبدل گردید (۱۹۲۰)، سیستم باقیات در مالیات از میان برداشته شد، مالیات جدید بر مأمورین و محصلین وضع گردید. سرشماری احشام و جریب کشی اراضی برای اخذ مالیات روی کار آمد، سیستم محاسبات دولت به شکل غربی تنظیم گردید. تصحیح تقویم روی دست گرفته شد، چند باب مکتب و شفاخانه به سبک اروپائی ایجاد گردید. مکاتب اختصاصی برای تأمین اهداف رفورم ها - چون مکتب اصولی تحریر و مکتب احکام - دایر شد، اکادمی پشتون تأسیس و فرزندان... برای تحصیل عازم اروپا گردیدند، اراضی دولت به فروش رسید. نخستین قانون اساسی افغانستان در سال ۱۹۲۳م تنظیم گردید و شکل کشور داری افغانستان را توضیح کرد ماده (۸) از حقوق شاه تذکر داد و شاه را شخصیت غیرمسئول دانست. ماده (۶) برای اولین مرتبه از مسؤولیت کابینه در برابر شاه حرف زد. در ماده (۵۰) این قانون حدود تفکیک صلاحیت های شورا بیان یافت، شورای دولت که قسماً انتصابی و قسماً انتخابی بود، در این قانون محل مخصوص یافت. بر حسب ماده (۵۳) صلاحیت های عام و تام قضات در مورد صدور فتوا محدود به قوانین گردید. بر اساس ماده (۲۴) محاکم مختلفه اختصاصی سوای محاکم شرعی به وجود آمد. در ماده (۹) کافه اتباع افغانستان صرف نظر از اعتقادات دینی و مذهبی شان افغان اعلام شدند. ماده (۲) اسلام را دین ملی دانسته و آزادی اجرای مراسم مذهبی را برای سایر ادیان قانوناً تضمین کرد. ماده (۲۱) اذعان می داشت که همه مسایل باید بر حسب قوانین مدنی و شرعی حل و فصل یابد، ماده (۲۲) مصادره و بیگار را تحریم داشت، ماده (۱۰) آزادی فردی را اعتراف کرد. بالاخر این قوانین، رفورم در اسعار به وجود آمد. مطابق قانون تشویق سرمایه گذاری تجارت فعالانه تشویق گردید و برای تجار تقاوی (کمک مالی دولتی یا subsidy) تفویض گردید، شرکت های سهامی تجارتی به وجود آمد و طرح ایجاد صنایع سبک روی دست گرفته شد. روابط افغانستان در ساحة بین المللی گسترش و موقف افغانستان تقویت یافت.

مرحله دوم: خود داری از تطبیق رفورم و رکود:

در ۲۸ مارچ ۱۹۲۴م شورش به تحریک انگلیس در خوست برپا گردید و عاملی به نام عبدالکریم که خود را مستحق و وارث تاج و تخت امیر یعقوب خان می دانست، این آتش را با هیزم نارضیاتی دهقانان و سبوتاژ مواد قانون اساسی دامن زد، او مدعی بود که "قانون ناسخ مذهب است". شورشیان برقراری پشک را بار گرانی دانسته و ماده (۹) قانون اساسی را نشانه کفر می دانستند. ماده (۲۱)

قانون اساسی را به نام این که قوانین وضعی و مدنی جانشین شریعت شده، در ذهنیت عامه می کوبیدند. بالاخره آنها با جلب توجه مردم به قوانین، خواسته های اساسی خود را طی قطعنامه ۹ فقره ئی به تصویب جرگه رسانیدند که مهم ترین مواد آن قرار ذیل است: تعیین مجازات قانونی قبل از وقوع جرم مجاز است که این مسأله مستقیماً در نقطه مقابل ماده (۵۳) قانون اساسی مبنی بر تحدید صلاحیت قضات قرار داشت. ملا و قاضی در محاکم مأمورین شامل اعضای محاکمه می باشند. که این هم ماده (۲۴) را مبنی بر ایجاد محاکم اختصاصی نفی می کرد. آزادی شخصی در امور شخصی پنداشته شد، نه در سیاست و این با مفاد ماده (۱۰) منافات داشت، همچنان مجاز بودن نکاح صغیر، جلوگیری از تحصیل زنان و مسائل مشابه دیگر...

مرحله سوم: اثر پذیری از غرب، تجدید رفورم ها، رفورم

های تازه، پس گرفتن رفورم ها و انهدام دولت امانی:

از دسامبر ۱۹۲۷ تا جون ۱۹۲۸ شاه عازم سفر اروپائی خود شد. این سفر اثرات شگفتی در وی نمود. امپریالیست های اروپائی برای جلب وی به سوی سرمایه های شان و تسریع شکست آن در جبهه داخلی در ستایشش سبقت می جستند. در برگشت وی دیگر عیاشی، تجمل و اعمال کودک وار جای پرکاری، ساده زیستن و تدبیر را گرفت. سوغات این سفر فرنگ برای لزوم مظاهر کاذب فرهنگ غرب بود.

رخصتی جمعه به پنجشنبه تبدیل شد، مبارزه با برقع و چادری حکم آب حیات پیدا کرد، لباس غربی در دربار و تفرجگاه ها رواج یافت. شاه دیگر آن دموکرات منش که حاضر بود، هر اندیشه ولو بلشویسم را به نفع مردم بپذیرد نبود، خودرأی و مطلق العنان شده بود. دموکرات ها از تعیین و اجرای امور دولتی برکنار شدند، تحمیلات خریداری اسلحه از اروپا به مردم انتقال داده شد و هر فرد ملت باید پنج افغانی می پرداخت.

شاه تحت چنین شرایطی رفورم هایش را از سر گرفت، به طول و عرض آن افزود. اختیارات قضات مجدداً محدود گردید- خدمت عسکری اجباری سه سال تعیین گردید، سیستم پیری و مرشدی در ارتش الغاء یافت. خیرات به ملا ها متوقف و ملا های دیوبند نمی توانستند حیثیت رهبران مذهبی را داشته باشند. نکاح صغیر منع قرار داده شد، انجمن حمایت نسوان تأسیس و دختران به خارج اعزام گردیدند. شورای دولت از میان رفت و به جای آن شورای ملی انتخابی تجویز گردید. تأسیس بانک ملی و اتاق تجارت تصویب گردید، استخراج و تفحص لاجورد و احجار کریمه و معادن آهن با آلمان، اعمار راه آهن با فرانسه و استخراج نفت با اتحاد شوروی داده شد.

در سال ۱۹۲۹م مقارن اغتشاش سقوی: به جواب مطالبات شورشیان سمت مشرقی شاه دو باره رفورم هایش را پس گرفت و [آن عقبگرد] را ضمن اعلامیه ۱۸ فقره ئی آن را ابلاغ کرد که مواد مهم آن قرار ذیل اند .

مجلس اعیان دو باره تشکیل می شود، محصلان افغانی از ترکیه دو باره خواسته می شوند، ملا های دیوبندی می توانند رهبران مذهبی باشند، زنان دست و روی خود را می پوشند، محتسب دو باره روی کار بیاید. توزیع تذکره نفوس ممنوع است. سیستم پیری و مرشدی در ارتش دو باره به وجود می آید. رخصتی از روز پنجشنبه به جمعه تبدیل می شود.

علل ورشکست شدن رفورم های امان الله:

تاکنون در مورد رفورم های امان الله نظریات مختلفی بر حسب وسعت جهان بینی طراحان آن ابراز شده که ما ذیلاً بدان ها اشاره می کنیم:

- ۱- افراط و عدم توافق جریانات حکومت به آرزو های ملت.
- ۲- سوء اداره و بی نظمی هیأت اداری.
- ۳- موجودیت احزاب مختلف.
- ۴- مداخله اجنبی.
- ۵- محکوم دانستن شاه به مقتضیات جبر تاریخ و بالتجیه توجیه شکست آن.
- ۶- مشتعل شدن آتش نفاق ملی در بین قبایل مختلف.
- ۷- کثرت عده بیکاران.

به نظر ما این نتیجه‌گیری‌ها در عالی‌ترین شکل آن چیزی جز توصیف پدیده‌ها و جمع‌آوری مدارک و ارقام نبوده و از یک برخورد فوق‌العاده سطحی به مسائل اقتصادی جامعه و حتی گاهی هم فقدان هر نوع برخورد به مناسبات تولیدی جامعه بیان کرده است.

سرسختی امیر حبیب‌الله برای فرمانبرداری از انگلیس و سد شدن فعالیت‌های دموکراتیک از یک طرف و اعتلای روحیه مقاومت و پیکار جوئی خلق از جانب دیگر، حکومت مطلقه را عملاً در سراشیب زوال شدن قرار داده بود. در آستانه مرحله‌ای که این پیکر طفیلی زنده در حال گندیدن بود، مردم بر حسب شرایط معیشت خود و درک ناشی از آن، همراه با وسیله نمایندگان طبقات مختلف دیگر دست به کار ساختمان روبنای دیگری شدند. بی‌کفایتی و ضعف حکومت مطلقه تأثیر وسیع بر افکار اقشار مختلف خلق از خود به جا گذاشت و حتی شهزادگان را نیز در جرگه قرار داد. بورژوازی ملی که تا کنون خصلت تجاری آن متبازر تر بوده و از طریق صدور محصولات داخلی و قسماً وارد کردن محصولات خارجی، به هستی خود ادامه می‌داد. تحت شرایطی که سرازیر شدن کالاها خارج می‌کرد و حلقه‌های بی‌گسست گمرکات محلی مانع راهپیمایی تند ترش می‌گشت و بارگران موجب گوناگون و فرسودگی بوروکراسی فئودالی را بر شانه اش حمل می‌کرد: انعکاس بیان سیاسی خود را در مشی عام لیبرال‌های سلطنت و امان‌الله یافت. هدف ما از این تذکر همانا یافتن پایه اجتماعی "کودتای درباری" امان‌الله است. مکث روی بورژوازی ملی و ارزیابی نقش مهم سیاسی آن در رفورم‌های امان‌الله نباید چنین پنداری خلق نماید که بورژوازی ملی به آن سطح از پختگی و درک سیاسی رسیده بود که حزب چون حزب لیبرال‌های سلطنت را مستقلاً و آگاهانه سازمان بخشند. خیر، بورژوازی همیشه قادر نیست قضایا را دقیقاً درک نماید، بلکه او به حکم غریزه طبقاتی سود و زیانش را در مسائل سیاسی تشخیص می‌دهد. استرداد استقلال که خواست همه خلق بود، در پناه دولت امان‌الله بیشتر از همه متضمن منافع بورژوازی ملی بود. بورژوازی ملی طبیعتاً بایستی به مفاد این خواست لبیک می‌گفت.

باری در شناخت لیبرال‌های سلطنت طلب و در رأس آن شهزاده امان‌الله نباید دچار وسواس شد، کاملاً درست است که افراد وابسته به جریان از لحاظ طبقاتی زمین تا آسمان با هم فرق داشتند. اما آنچه لیبرال‌های سلطنت و در رأس آن امان‌الله به عنوان نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی معرفی می‌کند، آنها به همان مسائل و راه‌های حل می‌باشند که بورژوازی ملی به حکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود به آن می‌رسد. اگر بخواهیم نخستین مرحله رفورم‌های امان‌الله را مبنی بر تأسیس بنیادهای قانونی، حقوقی، قضائی و بوروکراتیک و فرهنگی و غیره که محجوبانه می‌خواست یوغ نظامات قرون وسطائی را از دوش خود بردارد، در نفس خودش تحلیل شود و فقدان شورش‌های داخلی را در این دوره ناشی از تدبیر فرمانروا و کرامت رعایا و در طرح و پذیرش فقرات معقول و عنعنه پسند آن بشماریم، مسلماً شناخت حسی ما ناقص‌ترین نتیجه‌گیری‌ها بار می‌آورد. راه صواب آنست که به کینه مسئله یعنی به سامان گرفتن صورتبندی اقتصادی تازه که در نسج گرفتن بود، باید توجه کنیم که هرگاه دولت امانی در ماده (۹) قانون اساسی کلیه اتباع افغانستان را افغان اعلام داشت، در حقیقت از نسخ حاضر پیروی می‌نمود و آن عبارت است خصوصیت ذاتی بورژوازی و اعتقاد به نوع معینی دموکراسی که خود انعکاسی از مناسبات کالائی است. بورژوازی تساوی افراد بشر را به شیوه انتزاعی آن مطرح می‌سازد و اساسی‌ترین تضادهای اجتماعی را در پس پرده آن کتمان می‌دارد و طبقات استعمار شده و ملل تحت ستم را به فاحش‌ترین شیوه آن می‌فریبد.

ماده (۱) به آزادی فرد اعتراف می‌کند، قبل از همه، این امر مبین منافع بورژوازیست. جنبش‌های مشابه آنچه در افغانستان اتفاق افتاد، نشان می‌دهد که از مواهب این آزادی فقط صاحبان آن، یعنی بورژوازی بهره‌مند گردیده است. تجربه نشان داد که اصل (۲۲) قانون اساسی (لغو بیگار) نه تنها هیچ‌گاه کاملاً تطبیق نگردید، بلکه تحصیلات گوناگون و کمرشکن اضافی نیز بار دوش خلق را سنگین‌تر ساخت. بالاخره ماده (۲۱) مبنی بر ادغام مسائل شرعی و مدنی و نظایر آن، بیانگر انحراف و انحطاط است که سراسر تاریخ این دوره آکنده از آن است. هرچند نمایندگان سیاسی بورژوازی، هشیاری، احتیاط عملی بودن و واقع‌بینی خود را در توصیه همچو مسائل به رخ می‌کشند، اما در حقیقت این چیزی دیگری نیست، جز اپورتونیزم بورژوازی به قدرت رسیده.

این اولین رفورم‌ها عبارت بود از لغو گمرکات مالی متعدد به نفع تسهیل امور تجاری بورژوازی ملی و تحدید حوزه حکم فرمانی فئودالیسم، تبدیل مالیات جنسی به نقدی بر علاوه تشویق مناسبات کالائی که دولت را برای نخستین بار در تاریخ کشور ما قادر گردانید تا بودجه تنظیم نموده دخل و خرجش را به طور مؤثر نظارت کند و منهای مصارف عادی دولت، بقیه را در اعمار بندها، سرک‌ها، نهرها و مؤسسات فرهنگی که خواسته‌های بورژوازی را تأمین می‌کرد، به مصرف برساند. رفورم پولی امان‌الله با ضرب مسکوکاتی که ۹۰٪ آن نقره بود، نرخ تبادله پول افغانی را در قبال اسعار دیگر مساعدتر ساخت و پشتوانه دیگری برای دلگرمی

بورژوازی ملی شد، ترویج تعرفه های جدید و تقاوی تازه برای تجار ملی و تفکیک اقلام وارداتی به تحمیلی و غیر تحمیلی و تحمیل مالیات سنگین بر قلم دوم و صد ها مورد دیگر، واضحاً مفاهیم بورژوازی را در رفورم امان الله بیان می دارد. با رفورم های مالی و پولی امان الله، وضع صادرات بهبود حاصل کرد و مخصوصاً از جمله اقلام صادراتی، قره قل پیشرفت نمایانی نشان می دهد و همچنان صادرات قالین و گلیم افزایش یافت که مطابق گزارش بعضی منابع صادرات قره قل از شصت هزار جلد به یک میلیون جلد و صادرات قالین ۵۰٪ ازدیاد کسب نمود.

گر چه مقدمات فوق به تنهایی نیز می تواند ماهیت بورژوائی رفورم امان الله را تسریع دارد، مگر نتایج عملی ان احکام قاطع تری بدست می دهد، چنانچه صادرات افغانستان از ۱۵ میلیون فرانک در سال ۱۹۲۰ (در متن تایپی جمله این جا قطع شده است) طی این مرحله که در حقیقت پروسه بود برای تحقق او هام بورژوازی ملی جهت یافتن مبین سیاسی خاص طبقه اش و اکمال تسلط آن، از لحاظ آنکه هنوز تبلور مشخصی نیافته بود، الزاماً نمی توانست تضاد میان او و سایر طبقات را متبلور ساخته و چرخش خطرناکی علیه قدرت دولتی او به وجود آورد. (در متن چاپی بین این قسمت و قسمت بعدی، یک فاصله زمانی و عدم تسلسل منطقی موجود است و ما با نسخه دیگری دسترسی نداریم. خوانندگانی که متن چاپی این اثر را در اختیار دارند، می توانند از سر لطف عکس صفحات مربوطه را ایمیل کنند)

علل کودتای سوسیال فاشیستی ۲ ثور:

ما در لحظات حساس جنبش کشور مان قرار داریم. اگر از یک سو استبداد سیاه دولت سوسیال فاشیستی کودتای هفت ثور (تره کی، امین) چون کوه سهمگین و غیرقابل تحمل بر گرده خلق زحمتکش کشور ما قرار دارد، از جانب دیگر رقابت دو ابرقدرت جهانخواهر (سوسیال امپریالیسم شوروی، امپریالیسم امریکا) به خاطر غارت و چپاول منابع مادی و انسانی و وطن عزیز ما روز به روز حاد تر می گردد. سوسیال امپریالیسم به آرزوی رسیدن به آبهای گرم بحر هند به تشویق دولت فاشیسم (تره کی، امین) می پردازد، و امپریالیسم امریکا به خاطر جلوگیری از نفوذ و توسعه طلبی سوسیال امپریالیسم توسط دولت فاشیستی و مرتجع ایران و پاکستان بیاری و مددکاری باند سیاه اخوان الشیاطین این نوکران زرخرد خود می شتابد.

همین اکنون قسمت های شرقی، غربی و جنوبی کشور مان به صحنه های پیکار مبدل گردیده است، هزار ها خلق بی گناه و به صدها تن یتیمان بی گناه در زیر بمباردمان طیارات روسی و فیر های توپ و ماشیندار به خاک و خون می غلتند، زن ها بیوه می گردند، پدران می میرند و مادران در غم و اندوه نورچشمان و عزیزان از دست رفته خود اشک نفرت می ریزند.

دولت سوسیال فاشیستی افغانستان از یک طرف دست به زد و خورد با اخوان الشیاطین زده، از جانب دیگر لحظه ئی هم از تعقیب و تهدید وطنپرستان واقعی غافل نیستند که شاهد گفتار ما همانا قلع و قمع انقلابیون در صفحات شمال و به بند کشیدن عده ئی که فعلاً در زندان های دولت به سر می برند.

قبل از این که وارد بحث پیرامون کودتا شویم، ایجاب می کند چند سخن پیرامون کشور گفته شود. نیک آگاهیم که وطن ما یک کشور مستعمره نوع جدید [نیمه یا نو مستعمره] است که از آن نه تنها یک امپریالیسم، بلکه همه امپریالیست ها به تفاوت های گوناگون نفع می برند. چنانچه اگر ما از بخش سکتور دولتی اقتصاد و تجارت بارتیری [مبادله مستقیم کالا، معامله تجاری پایاپای] با شوروی دور شویم، با این که امپریالیست های غربی و سگان زنجیری آنها سرمایه کمتر از سوسیال امپریالیسم در سکتور اقتصادی دولت ندارند - اما آنچه مربوط به بازار آزاد و بورژوازی کمپرادور صنعتی که هنوز زیاد رشد نکرده است و شامل بخش تجارتی آن می گردد، به وضاحت دیده می شود که بازار افغانستان در دست آنها و مملو از بُنجل های تولیدی جهان غرب، ایران، پاکستان و هندوستان می باشد. مسلماً این امر نمی تواند در امور سیاسی و حتی نظامی انعکاس نیابد و بورژوازی کمپرادور بوروکرات به اصطلاح "آزاد" وابسته به جهان غرب و جاپان را در برابر حرکت انحصارگرانه بورژوازی کمپرادور بوروکرات وابسته به سوسیال امپریالیسم را که می خواهد با استفاده از قدرت سیاسی دست داشته خویش تجارت را زیر عنوان "تجارت رهبری شده" و "بارتری" به نفع سوسیال امپریالیسم و اقمارش به انحصار بکشاند، به واکنش نیاورد. این واکنش در آغاز کودتای داوود، آن وقت ها که پله به پله به نفع سوسیال امپریالیسم در دولت می چربید، به خوبی آشکار گشت. آنها با کشیدن پول از دوران، احتکار و... وضع بحرانی داوود را بحرانی تر کرده و در در این صورت توده ها در برابر آن برمی انگیزتند. اگر رفقاء به یاد داشته باشند در اوائل کودتای داوود بسیار چیز ها از ضروریات اولیه از آن جمله روغن و شکر... و بعضی از پارچه جات به کلی از بازار کم شده بود. چنانچه عده ئی از مردم به خاطر این که در بازار تافته سفید پیدا نمی کردند، پرده های سفید را به عوض کفن در تکفین جنازه به کار می بردند. ... و از جمله این کشمکش ها یکی ها این بود که در بهار سال ۱۳۵۳ دولت خواست امور وارداتی را بین تجاران

تقسیم کند. بدین صورت که هر تاجر افغانی مکلف است تا در ابتدای سال جواز جدید اخذ کند و تصمیم بر آن شد که در اثنای توزیع جواز جدید اموال وارداتی تجار محدود به یک یا دو اقلام کالا گردد و هم‌کذا مقدار واردات اموال نیز محدود به یک یا دو قلم مال شود و دیگر اینکه مقدار واردات سالانه نیز معین گردد، مبنی بر این که تاجر از یک طرف نمی‌توانست به صورت آزاد هر چه می‌خواست بیاورد و از جانب دیگر در سال نمی‌توانست اضافه از مقدار معین شده، محصول کند. دولت با این تصمیم خود عکس‌العمل شدید بخش تجاری تاجر دلال مواجه شد که این واکنش دولت را مجبور به عقب‌نشینی ساخت و این عقب‌نشینی در واقعیت نمایانگر شکست داوود و شرکای آن وقت اش در زمینه تجارت بود، زیرا وقتی که تاجران از این تصمیم دولت اطلاع یافتند، دست از محصول کردن اموال وارده در گمرک کشیدند و علاوه بر آن حاضر نگردیدند تا جواز جدید مطابق با شرایط فوق اخذ دارند. از آن جایی که بزرگ‌ترین رقم را در بودجه اقتصادی دولت درآمد محصول گمرک‌ها می‌سازد (و این خود وابسته بودن آن را به امپریالیسم نشان می‌دهد) بنام دولت به کسر بودجه دچار می‌شود و جهت رفع آن دست به تجویز دیگری مبنی بر کوتاه ساختن مدت معافیت گمرکی می‌یازد (منظور از معافیت گمرکی آنست که اموالی که در گمرک انبار می‌شود تا مدت معین می‌تواند بدون پرداخت کرایه در آنجا بماند، اما بعد از سپری شدن این مدت تاجر مجبور است کرایه بپردازد). این تجویز نیز نتوانست دردی را دوا کند، زیرا علیرغم تجویز دوم تاجران حاضر نشدند دست به محصول کردن اموال وارده در گمرک زنند. این عمل شدیداً روی اقتصاد دولت تأثیر گذاشت و آن را مواجه به کسر بودجه نمود که حتی قادر نشد معاش مأموران را بپردازد و در آنها نارضایتی زیادی را سبب شد.

این عکس‌العمل همپای فشار آن بخش دولت که از غرب نمایندگی می‌کرد، دولت را مجبور بدان می‌دارد تا برای مأموریت دستور بدهد که شخصاً با تجار در تماس آمده و برای شان اظهار شود که تجویزات قبلی دیگر وجود ندارد. آنها می‌توانند طبق دلخواه مثل سابق کار خویش دنبال کنند. این بود اولین شکست جناح شرق در ساحه تجارت. تجویزات دیگر دولت مالیات تصاعدی و اصلاحات اراضی نوع استعماری بود که تطبیق مالیات تصاعدی آن فشار را بر گرده زحمتکشان و دهقانان زیاد می‌سازد. مثلاً کسی دوازده جریب زمین داشت، اگر قبلاً برای اجاره دار سه خروار می‌داد بعد از تطبیق مالیات "مترقی" به یک خروار تقلیل یافت. ده‌هائیکه که یک بر چهار می‌گرفتند، بعد از تطبیق مالیات "مترقی" یک به هفت می‌گرفتند، زیرا مالیه مالک زمین بالا رفته بود. و همچنان برای افراد روزمزد که بالای زمین قبلاً روزانه ۶۰ افغانی پرداخته می‌شد، اکنون ۳۰ افغانی پرداخته می‌شود.

این وضع از یک جانب بلند رفتن سرسام آور قیم، از جانب دیگر سبب می‌گردد که عده زیادی از دهقانان کم‌زمین از زمین و ده و دیار اصلی خویش جدا شده و برای پیدا کردن لقمه نانی سرگردان شوند. زیرا عاید سالانه نمی‌توانست مصارف یک ساله... را تکافو کند. بنام، "آنها جبراً" زمین را به قیمت نازل به زمیندار همسایه سودا کرده و خود به طرف شهرها به خیل بیکاران می‌پیوستند. این قطب بندی همچنان در بخش‌های شهری نیز بیش از پیش آشکار بود. کسانی که تا دیروز از چند لک افغانی حرف می‌زدند، اکنون مالک چند هزار افغانی شدند. و کسانی که تا دیروز بخور و نمیر داشتند، به صف بیکاران پیوستند.

مسأله ریفورم ارضی آن نیز سرنوشتی جز این نداشت. از یک طرف مخالفت‌های درونی طبقات حاکمه و از سوی دیگر موجودیت بوروکراسی فاسد و ستمگر، مانع آن می‌گردد تا حتی ریفورم نوع استعماری دولت داوود تطبیق شود. مثلاً در مدت پنج سال دولت قادر نشد حداقل در بسیاری از نقاط افغانستان تثبیت مالکیت کنند - زیرا از یک طرف که مأمورین بیشتر به فکر جیب خود بودند، از سوی دیگر ملاکان با استفاده از نفوذ دولتی خویش، در اوراق دولت زمین خویش را بین چند تن از اعضای فامیل خود تقسیم می‌کنند، اما در عمل هیچ تغییری در آن رخ نداده است. مثلاً آقای فاروق عثمان یکی از سرداران سرشناس شش هزار جریب زمین خویش را در دفتر مالیه به نام چند فرد اعضای فامیل تقسیم کرد تا به اصطلاح از ریفورم اراضی فرار کند، اما در عمل محصول باز هم به همان فامیل تعلق می‌گرفت و دهقانان در استثمار فامیل به سر می‌برند. و همچنان این ریفورم نیز سبب خانه خرابی بیشتر مردم و پر شدن جیب بوروکرات‌های بزرگ شد، (مثلاً برای تطبیق به اصطلاح ریفورم ارضی، تنها از یک ولسوالی ولایت اروزگان ۹ میلیون افغانی رشوه گرفته شده است)

همه این حوادث در پهلوی تشدید ظلم و ستم، ستم ملی و پشتونیزه کردن دستگاه بوروکراسی و فاشیسم عریان، ستمگری پولیسی و بوروکراسی، بیکاری، بلند رفتن قیمت‌ها، ناآرامی و بی‌امینیتی موج عظیمی از عدم رضایت را در بین طبقات و اقشار مردم خلق می‌کند که در اثر عدم موجودیت حزب م. ل و استفاده انقلابی و اصولی از این همه نارضایتی‌ها در بر انداختن رژیم حاکم، بر احساس توطئه‌های امپریالیسم امریکا همپای سرازیر شدن سرمایه آن از طریق ایران و کشور های عربی، دروازه‌های ایران و کشور

عربی به رخ بینوایان افغانی باز می شود تا آنها خشم و غضب خویش را به نیرو تبدیل و به قیمت ناچیز برای غارتگران ایرانی و عربی به فروش رسانند و از این طریق فشار از شانه های داوود کمی سبک گردد.

با در نظر داشت این وضع و تجرید بودن و شدن رویزونیست های "خلق و پرچم" حتی در بین طبقه خود امپریالیسم امریکا و امپریالیست های غربی و وابستگان داخلی و منطقه ئی آنها مانند شاه ایران، سران دول غربی و دولت پاکستان... تحریکات و تبلیغات را آغاز می نمایند. باز شدن شعبه تبلیغاتی رادیوئی در کویت، برپا داشتن کودتاها در داخل نظام و برپا کردن شورش های منطقه ئی توسط عمال بومی خویش و در مضیقه کشانیدن اقتصادی داوود... وضعی را ایجاد می کند تا این که پله در داخل دولت به نفع گروه های وابسته به غرب و زیان مزدوران سوسیال امپریالیسم بچرید. بوروکرات های رویزونیست یکی بعد از دیگری به دور انداخته می شوند و جای آنها را بوروکرات های طرد شده قبلی از قبیل محمد خان جلالر که در اسناد انتشار یافته از مسکو به مثابه مهره "سیا" در افغانستان افشاء شده است، پر می کنند.

این کشمکش های درونی به جایی می کشد که دولت قادر نمی شود سرمایه های خارجی را جلب و در پروژه های به اصطلاح انکشافی خویش سرمایه گذاری کند. حتی قرضه های وعده داده قبلی نیز به تعویق می افتد. چنانچه دولت داوود نتوانست یک سوم و یک ششم مجموعه بودجه انکشافی را تدارک بیند و به مصرف برساند. در سال ۱۳۵۵ش از جمله مبلغ چهارده میلیارد و بیست و هفت میلیون افغانی بودجه انکشافی پیشینی شده، صرف پنج میلیارد و هفت صد و شصت و دو میلیون افغانی و در سال ۱۳۵۶ش از جمله بیست میلیارد و دو صد و سی و سه میلیون، در حدود سه میلیارد و پنج صد میلیون افغانی گویا مصرف کرده است. این ارقام گویای آنست که دولت داوود بنا بر ترکیب نامتجانس گروه های خویش نمی توانست جلب سرمایه کرده و در پروژه های پیشینی شده پلان هفت ساله سرمایه گذاری کند. بدین صورت پلان هفت ساله داوود صرفاً در حرف باقی می ماند. زیرا زد و خورد های گروه های وابسته به طبقات حاکمه جهت غضب همه جانبه قدرت که هنوز به نفع یک جناح از طبقه حاکمه حل نشده بود، خود باعث ضعف و تزلزل بیشتر دولت و عدم تطبیق برنامه های آن می گردید.

تحت همه این شرایط ملی و بین المللی است که به تدریج در دستگاه دولت پله به نفع جناح غرب می چرید که اگر بو روکرات های غرب جای بو روکرات های وابسته به سوسیال امپریالیسم را در دولت پر می کنند. مسأله پشتونستان که یکی از مسائل داغ دوران روز های نخستین کودتای داوود بود، به سردی گرائید و بالاخره در برابر بسته شدن دستگاه تبلیغاتی رادیو کویت به دست فراموشی سپرده می شود. روش دولت با کشور های غرب روز تا روز بهبودی می یابد و همپای آن، شیپور به اصطلاح سیاست غیرمنسلک را داوود بیش از پیش به صدا درمی آورد تا قلابه وابستگی به امپریالیسم را زیر کلمات و جملات به ظاهر فریبنده پنهان دارد. به تعداد صاحب منصبان اردو که قبلاً ارکان حرب را از امریکا می گرفتند، افزوده می شود و... از آن بعد لازم نیست که کسی برای گرفتن ارکان حرب به شوروی برود. بهتر است تا از این بعد تحصیل برای ارکان حرب در افغانستان صورت گیرد. طلاب اردو بیش از همه به هندوستان فرستاده می شوند. عده زیادی از قرارداد و پروژه های روسیه به تعویق انداخته شده و یا جریان کار آنها معطل می شود. سفر های اخیر داوود در کشور های غربی، آمدن عنقریب شاه ایران به افغانستان و هکذا طرح مسأله ورود داوود در پیمان ستو در سفر داوود به پاکستان، به قول خبرگزاری های غربی پیشنهاد داوود مبنی بر اخراج نماینده کیوبا از جرگه "کشور های غیر منسلک" همه و همه بیانگر این حرکات نوسانی داوود می باشد. چنانچه زمانی که از سفر اخیر باز می گردد، اگر قبلاً از کلمه ایدئولوژی ملی و مترقی یاد می کرد، اکنون همپای فریاد و اوایلای خالی بودن بانک ها واژه مترقی را به دور می اندازد و ایدئولوژی رقبای خود را وارداتی خوانده و آنها را مورد حمله قرار می دهد. متناسب با این حرکت سر و صدا های رویزونیست های وطنی و سوسیال امپریالیسم این جا و آن جا بالا می شود و هر قدر حرکت داوود متافع ایشان را بیشتر به خطر مواجه می سازد، به همان اندازه داوود که رویزونیست ها روزی در وصفش من ها کاغذ سیاه می کردند، مورد کینه و نفرین آنها قرار می گیرد. چنانچه محصلان وابسته به آنها در سال ۱۹۷۶ می نویسند "د افغانستان حکومت تر اوسه پوری د خپلو وعدو او پروگرامو د عملی کولو څخه دده کړیده، د ځمکې د اصلاحاتو قانون، د ځمکې مهمه مسأله په بنیادی دول نشی حل کولای. د جزا د قانون ریاستل د مترقی قواوو د سیاسی فعالیتونه مخ نیوی کوی. د امپریالیستی دولو سره د دوی په گته د اقتصادی پروژه امضاء کول چه د هیواد او اقتصادی خپلواکی په ضد دی د پشتونستان د موضوع په باره کی د یوه پسیف (غیر فعال) سیاست غوره کول، چه په حقیقت کی د دی جنبش په ضد دی او ځنی نوری پینی د دی ثبوت ورکوی چه اوس په حکومت کی ارتجاعی قواوو خپل تسلط بیخی تینگ کړی دی او د هیواد پرمختگ نیوی کوی". (فیصله ۱۹۷۶ رویزونیست ها) (تکیه از ماست)

علل کودتای سوسیال فاشیستی ۷ ثور:

برخورد رویزیونیست ها اگر از یک طرف خائن بودن آنها را به خلق و انقلاب نشان می دهد که از داوود تقاضا دارند تا به نفع توده های خلق عمل کند، از جانب دیگر نشانه آن است که در دستگاه [دولتی] جناح غرب نسبت به رویزیونیست ها چربیده و بدین صورت شکوه و شکایت مزدوران سوسیال امپریالیسم بالا شده و ابراز نگرانی می کنند که در دستگاه حکومتی داوود عناصر ارتجاعی و امپریالیست ها مسلط شده اند، تو گوئی قبلاً داوود قلاده بردگی آنها را در گردن نداشت.

حال چند سخنی از رهبران کودتای هفت ثور ذکر می کنیم تا دیده شود محصول اساسی اختلافات ایشان را با باند داوود چه می ساخت، پاسداری از منافع سوسیال امپریالیسم و گروهی خود یا منافع خلق؟ تره کی می گوید: "باند خاندان سلطنتی محمد نادر در داخل و خارج کشور به همدستی دشمنان خارجی و داخلی خلق افغانستان به دسائس خائنانه سلطنت خود ادامه دادند- قدرت سیاسی طبقات ستمگر و استثمارگر از طرف رژیم کماکان اعمال می گردید و در نتیجه قدرت دولتی در افغانستان به طبقات و اقشار دموکراتیک و ملی انتقال نکرد". موصوف می افزاید: "داوود پس از یک زمان کوتاه با طرد عناصر ملی و مترقی از مقام های دولتی عملاً وارد اتحاد با عناصر راستگرا، مرتجع، سلطنت طلب و عمال ارتجاع داخلی و خارجی گردید و طرفداران و هواداران دستگاه سلطنتی و خائنین به وطن را به مقام های حساس انتصاب "... رژیم محمد داوود به جای آن که منابع داخلی مطمئن را برای تمویل پروژه های انکشافی جست و جو نماید، حاضر شد که منافع ملی وطن و خلق افغانستان را در قمار های خائنانه سیاسی خود قربان کند و در برابر وعده به اصطلاح اعطای قرضه های اسارت بار و با قید و شرط سیاسی و اقتصادی با تحمیلات نو استعماری خائنانه تن در دهد "... سیاست خارجی رژیم داوود هر روز بیش از پیش شکل معامله گرانه، سازشکارانه و تسلیم طلبانه تری را در برابر ارتجاع امپریالیستی و وابسته به آن به خود می گرفت " (خطوط اساسی اهداف " انقلاب " هفت ثور) (تکیه از ماست).

شواهد فوق بیانگر آنست که محور اساسی اختلافات بین باند های رویزیونیستی "خلق و پرچم" و باند داوود را همانا در خطر افتادن منافع سوسیال امپریالیسم شوروی می سازد، زیرا خائنین را با خلق و منافع ملی کاری نیست. هر کدام دست های شان تا آرنج به خون خلق زحمتکش افغانستان آغشته است. این جنایتکاران در پنج سال و اندی همدست با داوود و دیگر شرکاء کارد را به استخوان مردم رسانیده اند. این جیره خواران در حالی که با سر و چشم وضع رقت بار زندگی مردم و بدبختی، بیچارگی و آوارگی بی حد و حصر آنها را مشاهده می کردند، ولو صفحه کاغذ در انعکاس دادن رنج های بی کران مردم و ظلم و تعدی استبداد وحشیانه فاشیسم داوود سیاه نکردند. در حالی که بر خلاف، من ها کاغذ در وصف داوود و جنایاتش سیاه کرده اند. اما حینی که منافع اربابان شان مورد خطر قرار می گیرد و مانند پارچه حیضی از پیکر بوروکراسی بیرون ریخته می شوند، شروع به نعره و داد و فریاد می کنند و بالاخره علیرغم آن همه نجوا های مسالمت آمیز و سیاست عدم تشدد که جز جاودانه ساختن استثمار و ستم زحمتکشان نیست، دست های شان به اسلحه برده می شود که در نتیجه هزاران انسان را طعمه نیات آزمندانۀ اربابان کرملین نشین خود می سازند. و اگر اندکی در گفتار شان دقت کنیم، نیت پلید و ضد انقلابی شان به وضاحت نمایان می گردد.

سوسیال امپریالیسم شوروی که از سالیان متمادی تسلط همه جانبه بر افغانستان و تطبیق خواب های ترار های کهن را مبنی بر دست یافتن به آبهای بحر هند در سر داشت، جهت نیل به این هدف دو راه حل را در برابر خویش قرار داده بود تا توسط گدی های کوکی افغانی خویش بدان برسد و افغانستان را کاملاً به منطقه میتروپول خویش تبدیل کند.

راه حل اولی گرفتن قدرت سیاسی و یا بهتر گفته شود انتقال تدریجی قدرت سیاسی موجود به دست "رنجبران" (منظور رویزیونیست هاست).

راه حل دومی انتقال "انقلابی" قدرت سیاسی در صورت عدم موفقیت اولی بود. با وجود این که سوسیال امپریالیسم و گدی های کوکی اش پیوسته آمادگی برای راه حل دومی می گرفتند، اما جهت نیل به هدف مطابق راه حل اولی هم از هیچ جنایت کاری و پستی دریغ نکردند.

نعره های متذکره فوق آنها به درستی نشان می دهد که رویزیونیست ها در طرح اولی یا بهتر گفته شود، راه حل اولی شکست خورده و نتوانستند به هدف برسند، زیرا به قول ایشان عناصر "وطنپرست" از دستگاه برکنار شده و جای آنها را به تدریج "عناصر ارتجاعی می گیرد" و همچنان "قدرت نمی تواند به دست طبقات دموکراتیک انتقال کند". (نورمحمد تره کی). براساس این دگرگونی در ترکیب داخل دولت است که از نظر سیاست خارجی به قول تره کی با دول امپریالیستی وارد زد و بند می شود. جایگزین شدن سیاست پسپف (غیرفعال) در مورد پشتونستان، منطقه و جهانی به جای سیاست فعال قبلی داوود، نیز در چارچوب همین مسائل قابل

درک است. این ها همه جز از دور شدن دولت از چارچوب منافع آزمندانه و توسعه طلبانه سوسیال امپریالیسم شوروی چیزی دیگری را نشان نمی دهند.

از آن جایی که سوسیال امپریالیسم در طرح اولی دچار شکست می گردد، دست به تطبیق راه حل دوم یعنی راه حل "انقلابی" و یا انتقال دستگاه دولتی از طریق استعمال قهر با دست پرورده های خویش با سعی و کوشش، "خلق و پرچم" را متحد می سازد و با کمک جاسوسان (ک گ ب) کودتا را سرهمبندی می نماید. و گویا به صورت "انقلابی" دار و دسته وابسته به امپریالیسم غربی را از بوروکراسی دولت بیرون ریخته و خود بر اریکه دولت تکیه می زند، بدون این که به ماشین دولتی خدشه وارد شده و یا مناسبات اجتماعی دست بخورد و بدین صورت قدرت به چنگ جیره خواران سوسیال امپریالیسم که در این اواخر دستان شان تا حدودی کوتاه شده بود، می افتد.

اکنون برای روشن شدن بیشتر قضیه چند نمونه از قرار داد ها ذکر می کنیم تا علت اساسی کودتای هفت ثور بیش از پیش روشن گردد.

۹ ثور ۱۳۵۷: "قرارداد بهره برداری سالم گاز بین جمهوری دموکراتیک افغانستان و شوروی عقد شد." قرارداد آماده سازی انجینیران، تخنیکران، کارگران مربوط افغانی برای بهره برداری از ذخیره گاز ملی ولایت جوزجان قبل از ظهر دیروز بین "د افغانستان د تیلو مؤسسه" و "مؤسسه سویت نت پروم اکسپورت" اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در کابل عقد شد.

۱۱ ثور ۱۳۵۷: (قرارداد تکمیل نقشه ها و خرید سامان و آلات پل حیرتان با اتحاد شوروی) "موافقتنامه مبادله اخبار و اطلاعات و همکاری بین جمهوری دموکراتیک افغانستان و شوروی عقد شد." "همچنان قرارداد خریداری سامان آلات طرف ضرورت ساختمان دریای سفید در مسیر شبرغان میمنه، به ارزش یک صد و هشت هزار روبل در مدت بیست ماه با شوروی منعقد شد.

۲۷ ثور ۱۳۵۷: "قرارداد مربوط به امور سروی و پروژه سازی استفاده از آب دریای کوکچه به منظور آبیاری و تولید انرژی برق دیروز بین مقامات مربوط افغانی و شوروی در کابل عقد شد" طبق یک خبر دیگر قرارداد های اعزام متخصصین شوروی به مقصد معاونت تخنیکی و امور حفظ و مراقبت دستگاه های برق آبی نغلو و پلخمری دوم با شوروی در کابل عقد شد." "اسناد تکمیلی خریداری سامان و آلات برای پروژه وادی ننگرها با شوروی امضاء شد."

۲۱ ثور ۱۳۵۷: "عقد قرارداد خریداری سامان آلات مورد ضرورت پروژه های سروی معادن با اتحاد شوروی."

۴ جوزای ۱۳۵۷: "پروتوکول تبادل اموال بین افغانستان و اتحاد شوروی عقد شد." "طبق این قرارداد حجم تجارت بین افغانستان و اتحاد شوروی تزیید قابل ملاحظه خواهد یافت."

۶ جوزای ۱۳۵۷: "موافقتنامه مجادله علیه ملخ با شوروی امضاء شد."

۲۶ جوزای ۱۳۵۷: "موافقتنامه تعدیلی سه فابریکه جن و پرس با اتحاد شوروی امضاء شد." "قرارداد همکاری سروی جیولوجی بین وزارت معادن و صنایع و اتحاد شوروی عقد شد."

۲۶ ثور ۱۳۵۷: "خریداری سامان آلات، مواد و تجهیزات دستگاه های برمه کاری وسایل ترانسپورتی و پرزه های مربوط طرف ضرورت سال ۱۹۷۸ امور تفحصات و گاز هفت حوزه شمال "د افغانستان د تیلو مؤسسه" به قیمت مجموعی شانزده میلیون و یک صد و چهار هزار روبل با شوروی امضاء شد."

۸ جوزای ۱۳۵۷: "قرارداد تکمیل راپور های اقتصادی و تخنیکی یک عده از فابریکه های نساجی بین نماینده های وزارت معادن و صنایع و کمپنی تخنو اکسپورت شوروی در کابل عقد شد."

"قرار یک خبر دیگر، قرارداد اعزام هفده متخصص شوروی در این امور امضاء شد." "قرارداد لین انتقالی برق نغلو جلال آباد و نصب استیشن جلال آباد نشانی شده و همچنان برای تطبیق آن یازده متخصص شوروی به افغانستان می آید."

۲۶ ثور ۱۳۵۷: "موافقتنامه مربوط به تائید قرارداد مطالعه تخنیکی و اقتصادی "غنی ساختن و ذوب مس" دیروز بین مقام های مربوط افغانی و شوروی در مقر وزارت پلان عقد شد." "یک منبع وزارت پلان گفت مراحل این موافقتنامه های دیگر قبلاً طی گردیده بود، ولی نظر به خصلت بیروکراسی [بوروکراتیک] رژیم فاسد گذشته امضاء نشده و به تعویق افتاده بود." (منبع قرارداد های فوق: "روزنامه دولتی انیس").

اگر روی مسأله کمی دقت شود، به روشنی عوامل قتل خرم وزیر پلان داوود و اختلافات دولت را با شوروی در ساحة اقتصادی مشاهده کرده می توانیم.

اکنون جهت روشن شدن بیشتر مسئله سری به مطبوعات سوسیال امپریالیسم می‌زنیم تا دیده شود که موصوف در به خطر افتادن منافع خویش در افغانستان چه نگرانی از خود ابراز می‌دارد.

"(قرضه) از کشور های سرمایه داری ایالات متحده آمریکا، جمهوری فدرال المان، فرانسه و کانادا نام برده شده است. روشن است که وابستگی به اعتبار و سرمایه ای که از این کشور ها گرفته می‌شود، وضع جمهوری را تا حدودی بغرنج و پیچیده تر می‌کند." به ادامه می‌نویسد "رهبران مرتجع کشور های خلیج فارس به همراهی محافل امپریالیستی در عین ابراز واکنش شدید علیه گرایش مثبت در زندگی اقتصادی و اجتماعی افغانستان می‌کوشند گسترش همکاری جمهوری را با کشور های ارتجاعی که منابع نفتی غنی در اختیار دارند، تلاش برای کاستن از نفوذ شوروی یعنی منفرد و جدا ساختن افغانستان از دوستان و متحدین واقعی آنست." منبع ادامه می‌دهد: "می‌توان گفت که به تدریج خطوط اصلی مبارزه در راه تحکیم هر چه بیشتر استقلال ملی، آزادی اقتصادی و... به عهده نیروی میهن پرست کشور، مصالح تعمیق مبارزه آزادی بخش (!)، افشای پیگیر دسائس خرابکارانه امپریالیسم و ارتجاع را که هدف آنها تضعیف علایق دوستی و همکاری مردم افغانستان با کشور های جامعه کشور های سوسیالیستی و خلق های اتحاد شوروی است، را به طور مبرم ایجاب می‌کند. نه فقط افشای این دسائس، بلکه عکس العمل در مقابل آن ها، دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی و ایجاد شرایط برای پیشرفت مستقل کشور لازم و ضروریست، استقلال واقعی تنها بر این پایه می‌تواند تأمین گردد." (مجله مسائل صلح و سوسیالیسم)

این نجوا ها بیانگر آنست که نوسان پیدا کردن دولت داوود در اثر تشبثات امپریالیست های غربی در ساحات سیاسی، نظامی، اقتصادی به جانب غرب، سبب نگرانی سوسیال امپریالیسم شوروی شده است.

در سرتاسر مقاله سعی شده از یک جانب وضع سیاسی و اقتصادی افغانستان و کشمکش خود را با گروه های وابسته با غرب بیان دارد، از جانب دیگر برای نیرو های وابسته به خویش رهنمود دهد که اگر با شکل های آرام و مسالمت نشد، باید از خود عکس العمل نشان دهند. چنانچه فریاد ببرک کارمل در جنازه خیر مبنی بر این که "دولت سیاست دو رویانه را در پیش گرفته است و ارتجاع امپریالیستی با مرتجعین داخلی بیش از پیش همدست شده اند." پس باید این سکوت شکستنده شود و افزوده که ما "انقلاب ملی - دموکراتیک را اجراء و انقلاب سوسیالیستی را نیز به آخر می‌رسانیم." این همه انعکاس دهنده اختلافات شان با داوود و دار و دسته اش بود. کودتای هفت ثور در حقیقت همان عکس العمل اشاره شده در مجله رویزیونیستی "مسائل صلح و سوسیالیسم" (۱) در برابر جناح های وابسته به غرب بود که بدین وسیله رقیب را از بوروکراسی بیرون ریخته و از سر راه خویش دور کردند تا بتوانند به تنهایی چنگال های خویش را در گلوں خلق فرو برده و کلیه منافع را که از استثمار زحمتکشان به دست می‌آید، به تنهایی به جیب بزنند.

مسلماً برای باز کردن هر چه بیشتر دست سوسیال امپریالیسم ناگزیر باید به صورت وحشیانه دست به سرکوب جنبش بزنند. اگر با دلچسپی جریانات و رویداد های اخیر افغانستان دنبال شده باشد به خوبی برای رفقاء آشکار است که در ظرف بیست ساعت دو کودتا به دنبال هم صورت گرفت. کودتای اول از طرف داوود و دار و دسته اش که بعد از بازگشت از کشور های غربی و پاکستان جدی تر دست اندر کار آن بود تا با جناح سوسیال امپریالیسم به نفع امپریالیست های غرب تصفیه حساب کند. مسأله قتل خیر باعث مسلح ساختن و به حرکت درآوردن نیروی نظامی شد. از یک طرف و از جانب دیگر مراسم جنازه او بهانه خوبی بدست داد. شروع این کودتا روز چهارشنبه شش ثور با ابلاغیه رادیویی مبنی بر دستگیری رهبران "خلق و پرچم" از درون قوای نظامی و بوروکراسی دولت به منظور این هدف بود که حضری ماموران را سخت تحت کنترل گرفته بود تا بدانند که کی روز به خاک سپردن میر اکبر پولیس غیرحاضر بود. همچنان در نظر بود تا محکمه نظامی ترتیب و عده ئی از سران باند های رویزیونیستی را سر زند. اما رویزیونیست ها که در رابطه نزدیک با اربابان کرملین خویش از قبل چنین نقشه را در سر داشتند و کار تدارکی لازمه را انجام داده بودند با اشاره سر انگشت سوسیال امپریالیسم زیر رهبری (ک.گ.ب) به روز پنجشنبه هفت ثور پاسخ کودتای داوود را با کودتا داده و بدین ترتیب داوود و دار و دسته اش را سرکوب و گوشمالی می‌دهند که داستان قربانیان این کودتا زبازد عام و خاص می‌شود.

رفقاء!

در ارزیابی از کودتای هفت ثور در داخل اتحادیه عمومی خصوصاً در سمینار کلن یک سری نظریات ابراز شد که در واقعیت انعکاس گر واقعیت جامعه نبود. بدین صورت مبارزه اتحادیه عمومی را در راه های غبارآلود سوق داده و باعث عدم شناخت دقیق از اوضاع ملی و بین المللی می‌باشد. دلایل ارائه شده قرار ذیل اند.

" کودتا در اثر حاد شدن تضاد خلق و ضد خلق به میان آمده است."

به این دلیل از سیمای افغانستان نیمه مستعمره و نیمه فئودالی، کشور آزاد از دایره سیستم امپریالیستی و دور از ساحه نفوذ امپریالیست ها می تراشند. اما بر خلاف این پندار، افغانستان شورویست نیمه مستعمره و نیمه فئودالی که از آن نه تنها یک امپریالیست، بلکه امپریالیست های مختلفی بهره برداری می کنند و ناگزیرند جهت اهداف غارتگرانه خویش دسته بندی های بومی را در داخل طبقات حاکمه به میان آورند که از منافع ایشان دفاع و پاسداری کنند. در وجود همین گروه ها و دسته های بومی است که تضاد بین کشور ها و گروه امپریالیست در وطن ما تجلی می کنند و هر کدام به شیوه خود تلاش می کنند تا جهت چنگ زدن به منافع ملی، کشور رقیب را از سر راه دور و خود به اریکه قدرت تکیه زنند. این رقابت و کشمکش در کشور های نیمه مستعمره متناسب با توان و رقابت امپریالیست ها در سطح جهانی به تدریج از محیط اقتصادی به محیط سیاسی و سرانجام به برخورد های آشکار نظامی کشانده می شود. به وقوع پیوستن تعدادی از کودتا ها و ایجاد جنگ های داخلی و حتی به تجزیه کشیدن یک کشور و گوشت دم توپ ساختن هزاران هزار انسان در پی اهداف غارتگرانه آنها ناشی از همین مبارزه و قدرت نمائی است.

پرواضح است که این کشمکش ها و زد و خورد ها از یک جانب که باعث ضعف و سست ساختن شیرازه نظم آنها و پراکندگی درونی شان می گردد، از سوی دیگر روی مجموعه جامعه تأثیر وارد می کند که بدین صورت خود باعث تسریع رشد انقلاب و ایجاد وضع انقلابی می شود. زیرا عمیق شدن تضاد بین مرتجعین و مترزل شدن پایه های ایشان، خود [مزید بر عوامل ذهنی] در ایجاد وضع انقلابی کمک و جامعه را به گره گاه تضاد ها تبدیل می سازد که در آن صورت مرتجعین قادر نمی باشند انقلاب را سریعاً ضربه بزنند. چنان بود پیروزی انقلاب اکتوبر و انقلاب چین...

اما برای این پندار رقابت لجام گسیخته قدرت های بزرگ امپریالیستی قابل لمس نیست و [دارندگان چنین پنداری] میل دارند با قرینه سازی مسائل را حل کنند، چنانچه ادعا می شود که چون در کودتای سال ۱۳۵۲ش تضاد بین خلق و ضد خلق حاد شده بود، بناً در این کودتا نیز قضیه بدان منوال است. فراموش می شود که تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جوهر دانش زندگی است و با قرینه سازی نمی شود مسائل را حل کرد.

گرچه کودتای سال ۱۳۵۲ش داوود و کودتای هفت ثور رویونیست ها از نظر ماهوی فرقی ندارند، اما خطا خواهد بود اگر فکر شود که باند بر سر قدرت رسیده عیناً همان دار و دسته قبلی بوده و در جا به جا شدن باند های وابسته طبقات حاکمه هیچ تغییری رخ نداده است...

نیک آگاهی که بعد از برآمد سوم عقرب و به ویژه در سال ۱۳۴۸ش همپای نشر و پخش جریده "شعله جاوید"، موج سرکش و رشد یابنده جنبش های کارگران، دهقانان و روشنفکران گوشه و کنار کشور ما را فرا گرفت: با وجود توقف نشر جریده "شعله جاوید"، جنبش هر روز زبانه می کشید. تظاهرات، اعتصابات، میتینگ ها، اعتراضات فردی و اجتماعی به صورت قهری و مسالمت آمیز روز تا روز شدت می گرفت. چنانچه هیچ وجدان انقلابی نمی تواند، خاطره های تابناک تظاهرات قهرمانانه کارگران جنگلک، مارش ظفرنمون شبرغان و دیگر کارگران مرکز و ولایات، مصادره قهری زمین از طرف دهاقین پغمان، مصادره مسلحانه کاروان های غله و توزیع مجانی آن بین مردم، خیزش مردم شینوار، تظاهرات قهری مردم هرات که یک روز کامل تسلط شهر را به دوش داشتند، تظاهرات و اعتصابات چندین ماهه محصلان، متعلمان و استادان که باعث سقوط چند صدراعظم گردید، را از یاد برد.

همچنان نشر و توزیع وسیع "شعله جاوید" که به تیراژ "هشتاد هزار نسخه" چاپ و توزیع شده است، تظاهرات و میتینگ های توده ئی علیه رژیم سیاسی حاکم در پهلوی اوضاع رقت بار توده ها و خیزش های مسلحانه... و همچنین پیروزی خلق های هندوچین بر امپریالیسم امریکا و اوجگیری مبارزات در کشور های مثلاً فلسطین، ظفار [در کشور عمان]... از جمله مسائلی بودند که سیمای کثیف ظاهر شاه را در ذهنیت ها افشاء نموده و چنان پایه هایش را مترزل ساخته بود که امپریالیست ها نمی توانستند با اتکاء بر وی سرمایه گذاری کرده و سیاست غارتگرانه و توسعه طلبانه و ضد انقلابی خود را به صورت فعال تر در منطقه اجراء کنند. روی این دلایل بود که مجموع گروه های امپریالیستی در تعویض کردن ظاهر شاه به مهره جدیدی توافق داشتند. چنانچه میوند وال، موسی شفیق، داوود و... هر کدام در پی کودتا بودند و در تعدیل ظاهر شاه با مهره دیگر توافق داشته و حتی همکاری هائی هم با هم نموده بودند. زیرا هر یک از امپریالیست ها خواهان آن بودند تا مهره ئی را جانشین ظاهر شاه کنند که نه تنها در امور داخلی کشور را در بست در اختیارش گذارد، بلکه در منطقه نیز بنابر نیازمندی های ضد انقلابی اربابان و گروه وابسته به آن نقش فعالی اداء نماید.

در مسأله نخست یعنی تعدیل ظاهر شاه گروه های وابسته به امپریالیست ها با هم توافق هائی داشتند. اما آنچه وجه تمایز شان را می ساخت و نمی توانستند روی آن وحدت کنند، مهره ئی بود که باید بر مسند ظاهر شاه بنشیند و حینی که بعد از سقوط ظاهر شاه داوود بر اریکه قدرت تکیه میزند، در واقعیت مرحله نوبنی از پروسه تضاد و مبارزه ناشی از آن آغاز می یابد. داوود که بر اساس نیاز امپریالیسم شوروی خود را عیار نشان می داد، توانست با سرهمبندی کردن دسائس... رقبای بزرگ خویش مثل میوند وال... را از سر راه خود دور کند. اما بنا بر موقعیت ویژه اجتماعی، اقتصادی... نمی توانست کاملاً صفوف دولت و بوروکراسی را به نفع یک جناح پاک کند. گفتار داوود مبنی بر این که "من سگرت امریکائی را با گوگرد روسی آتش می کنم"، درست ترکیب آتروزه عناصر مرکبه دولت، پالیسی داوود و کشمکش های درون گروه های وابسته طبقات حاکمه را نشان می دهد، و هکذا سرازیر شدن سرمایه های شرقی و غربی ذریعه سوسیال امپریالیسم و اقمارش از یک طرف توسط سگان زنجیری امپریالیسم امریکا مثل شاه ایران و عربستان سعودی... از جانب دیگر، دلیل دیگرست برای بیان وضع آن روزه ترکیب دولت داوود.

امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها با شعار تأمین حداکثر سود، دیوانه وار در پی منابع مواد خام، بازار فروش و منطقه نفوذ اند. تأمین حداکثر سود انگیزه پرتوانیست تا امپریالیست ها و نوکران بومی آن را به تب و تلاش بکشاند که جناح مخالف را عقب زده، جنبش را سرکوب و تماماً منابع زیرزمینی و نیروی کار انسانی را به یغما ببرند. زیرا اگر موجودیت جنبش قوی در بعضی کشور های دیگر مثلاً کامبوج، لائوس و ویتنام مانع درجه یک به چنگ درآوردن تأمین حداکثر سود امپریالیست ها می شد و آنها را به تباری کشانده بود؛ در روزگار دولت فاشیستی داوود مانع نخست تأمین حداکثر امپریالیست ها همان رقیب امپریالیست آن بود. ناگزیر باید نخست آن را از سر راه دور و چنگال خود را بیش از پیش به گلوی خلق به تنهائی فرو برد و کودتای هفت ثور باند رویزیونیست های [خلقی - پرچمی] درست نتیجه منطقی مبارزه گروه های وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در داخل دولت داوود بود که باید مسأله مؤقتاً به نفع یکی در همان بخش دولت خاتمه می یافت

مسئله در به میان آمدن کودتای هفت ثور فاکتور های گوناگون نقش داشته اند که از آن جمله می توان تضاد بین خلق و ضد خلق، تضاد بین امپریالیست ها و دیگر عوامل ملی و بین المللی را نام برد. اما از آن جائی که جنبش خلق بنا بر یک سری مشکلات نتوانسته بود به آن شدتی رشد کند که منافع مرتجعین و امپریالیست ها را مورد تهدید قرار دهد، بناً "گفته نمی توانیم که یگانه عامل و یا عامل تعیین کننده در به میان آمدن کودتا، رشد جنبش خلق بوده است. اولاً تجارب تاریخی نشان می دهد که هرگاه جنبش خلق آن قدر اوج گیرد که منافع مرتجعین و امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها را مورد تهدید قرار دهد، در آن صورت مرتجعین و امپریالیست ها با هم دست به تباری می زنند تا جنبش را سرکوب و منافع خود را نجات دهند. با این که در بطن آن تباری باز هم مایه تضاد دیگری بسته شده است که بعد از سرکوب جنبش کدام یکی آن بیشتر سهم گیرد. مثلاً تباری امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها در برابر جنبش فلسطین و انقلاب کامبوج...؛ ثانیاً طوری که گفته آمدیم، جنبش های وسیع توده ئی در وطن ما همپای نشر "شعله جاوید" آغاز یافت، متناسب به آن رشد کرد و دامنه یافت، اما از آن جائی که بخش پیشرو جنبش بی عرضه از آب برآمد و نتوانست به نیازمندی های جنبش پاسخ گوید. بدین صورت جنبش رو به پراگندگی و فروکش رفت. از طرف دیگر با چیره شدن فاشیسم، گلیم دموکراسی قلابی نیز چیده شد. لهذا جنبش های توده ئی نیز مانند جنبش روشنفکری به فروکش مؤقتی گرائید. بنا بر تشتت ایدئولوژیک، چیره شدن فاشیسم، سرخوردگی و تأثیرات منفی از آن، مستولی شدن ترس و هکذا درهم و برهمی جنبش بین المللی کمونیستی و...، نتوانست بخش آگاه جنبش خود را جمع و جور کرده و نقش برانگیزنده را در بر پا داشتن جنبش های توده ئی ایفاء نماید.

مسئله ما جهت تقویت روحیه مبارزه جویانه و ایجاد تحرک در به کاربرد فعالیت ترویجی و تبلیغی خویش باید حرکت های توده ئی ولو در نطفه را به سمع مردم برسانیم و آن را در ارزیابی تبلیغاتی خویش بدین منظور بزرگ جلوه دهیم - اما آن جائی که ارزیابی مشخص به منظور دقیق ساختن وظایف تاکتیکی و ستراتژیک در میان است، خطاست اگر واقعیات را آن طوری که است، در نظر نگیریم.

واقعیت چیست؟

واقعیت تلخ آنست که جنبش های توده ئی از یک جانب با متأثر شدن از فروکش جنبش پیشرو ملی و چیره شدن فاشیسم و هکذا تأثیر پذیری از تشتت و درهم برهمی جنبش بین المللی کمونیستی مشخصاً جهت گیری چین در قبال مسائل، به فروکش گرائید و نتوانست به زودی به پیمانۀ وسیع رشد و اعتلای دو باره را از سر گیرد. تازه همان طوری که در بخش کوچک جنبش آگاه تحرک خلق شده بود، جنبش های توده ئی همپای آن نیز به صورت نطفه ئی رو به اعتلای نوین بودند — اما بر خلاف جنبش های دهه

گذشته اولاً این چند برآمد اعتصابی مثل مطبوعه معارف، کورس احتیاط (غند تعلیمی)، نساجی سید مرتضی، صنف چهارم فاکولته طب فاقد پیوند با جنبش آگاه بودند. ثانیاً با تاسی از این وضع حرکات مذکور هنوز حرکت های بود ابتدائی، بدون پیوند با هم و صرفاً در چارچوب خواسته های اقتصادی و صنفی که اکثراً خواسته های آنها نیز پذیرفته شد و نتوانستند بنا بر خصوصیات خویش دامنه و وسعت بگیرند. هکذا در بخش پیشرو جنبش غیر از چند شبانه، آنهم به جز یکی، دیگر هایش صرفاً در حلقه های کوچک روشنفکری دست بدست گشته است و در بین توده ها آن طوری که ما برداشت داریم، نتوانسته وسیعاً پخش گردد، زیرا بی خریدست اگر ما با در نظر داشت وضع پراکنده و درهم و برهم جنبش، از پخش وسیع اوراق افشاگرانه در بین توده ها صحبت کنیم. رفقاء!

اگر تعصب را کنار بگذاریم و با دید رئالیستی انقلابی بر قضایا نظر اندازیم، جنبش دموکراتیک نوین یک نسل کاملی از روشنفکران و عده زیادی از کارگران... را تربیت سیاسی کرده است و به صحنه مبارزه کشانده شده اند. امروز چه روشنفکر، چه کارگر و یا دهقان و اهل کسبه که درگیر مبارزه اند، در دامان همان جنبش به مبارزه کشانده شده اند. چطور ما با قرینه سازی می توانیم از آن وسعت و رشد توده ئی جنبش صحبت کنیم. از حاد شدن تضاد جنبش خلق با ضد خلق که حتی منافع ضد خلق را مورد تهدید قرار داده بود، صحبت می شود (تا حال از رفقای ما چند نمونه از آن رشد را شنیده ایم) زیرا مارکسیست - لنینست ها زمانی از حاد شدن جنبش خلق و ضد خلق و آن هم با آن شدتی که منافع مرتجعین و امپریالیست ها را مورد تهدید قرار داده باشد، یاد می کنند که توده دیگر به قبولی نظم موجود حاضر نباشد. اما صد افسوس که به قول رفیق ستالین سبب اصلی جولانگه شدن کشور ما برای مرتجعین و امپریالیست ها همانا در بی تفاوتی توده های وسیع زحمتکشانه نهفته است که توده ها در کل هنوز نسبت به مسائل و رویداد های کشور بی تفاوت اند و هنوز آن طوری که منافع مرتجعین را مورد سؤال و تحدید قرار دهند، به مبارزه کشانده نشده اند. بنابر این ادعای این که علت عمده کودتای هفت ثور تضاد بین خلق و ضد خلق است، بی پایه می باشد. گفته می شود که "چون در جهان تضاد بین سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری عمده است، پس در افغانستان نیز همین تضاد عمده می باشد".

این ادعا کمتر در روشن ساختن ماهیت کودتا و بیشتر در درک نادرست و پندار آلود ادعا کننده کمک می کند و لوٹ تروتسکیسم آن را به نمایش می گذارد.

واقعیت آنست که ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری قرار داریم که مضمون اصلی آن را گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم می سازد. این بدان مفهوم است که جهان به مثابه یک پدیده واحد در نظر گرفته شده است و هنوز از اجزاء مرکبه آن ب صورت جدا جدا سخن در میان نیست. بنابر این تضاد اصلی و عمده آن در پهلوئی دیگر تضاد های اساسی، عمدتاً سیمای کنونی جهان را ترسیم میکند که با حل آن توسط پرولتاریا، جهان نوین بدون استثمار فرد از فرد می نشیند - اما در عین حال چه بخش انقلاب و چه ضد انقلاب دارای اجزای مرکبه خویش میباشد که نظر به توان و سطح رشد خویش به انقلاب و ضد انقلاب یاری می رسانند و خلاف ادعای این نظر هر دو جناح یک دست و هموار نیستند. یعنی هم پرولتاریا و هم بورژوازی هر دو متحدین خود را دارند.

در تیز های کمترین بار ها ذکر رفته است که انقلاب سوسیالیستی جهانی عبارت از سلسله حلقه های زنجیر واحد است که در سطوح مختلف از رشد و ساختمان خود را دارند و سرانجام همه آنها به دیکتاتوری پرولتاریا و جامعه کمونیستی می انجامد. به طور مثال ساختمان سوسیالیسم و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سوسیالیستی، انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری و انقلاب ملی و دموکراتیک در کشور مستعمره و نیمه مستعمره و وابسته. در آن جا هایی که هنوز مناسبات ماقبل سرمایه داری تسلط دارد، - کشور ما از جمله همین حلقه آخر می باشد - که در آن هنوز روابط تولیدی فئودالی [توأم با سلطه مستقیم یا غیر مستقیم امپریالیسم] حاکم است و انقلاب آن در واقعیت انقلاب دموکراتیک نوین یعنی انقلاب ضد امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و ضد فئودالی می باشد، نه مستقیماً انقلاب سوسیالیستی. این حلقه ها که از یک طرف همان تضاد عمده جهانی را در خود نهفته دارند، از جانب دیگر بنابر تسلط مناسبات تولیدی ناهمگون در آنها، هر کدام به نوبه خویش دارای تضاد عمده و خاص خویش می باشد که مسأله اساسی نیز شناخت از آن تضاد خاص آن ها می باشد، نه تنها کشف مسائل عام.

اکنون اگر ادعا شود که گویا در کشور ما تضاد عمده همان تضاد بین کار و سرمایه است و انقلاب آن انقلاب سوسیالیستی نه غیر از آن، اولاً این که از نظر عملی به "چپ" روی و تجرید می انجامد و از نظر تئوری صاف و پوست کنده نشخوار نادانسته ایده های تروتسکیسم است زیرا تروتسکی و شرکاء در جهان فقط یک انقلاب می شناسند، گل را می بینند، اما توانائی دید جز را ندارند. از همین روست که بانگ می کشند "یا انقلاب سوسیالیستی و یا کاریکاتور آن (یعنی هیچ)".

وظیفه عناصر آگاه آنست که در مجموع این زنجیر آن ویژگی های حلقه های مختلف را بیابند که آن را از حلقه های دیگر متمایز می سازد، زیرا با شناخت آن ویژگی هاست که می توان آن را بدرستی بدست گرفت و حل کرد. گفته می شود که " اگر بگوئیم تضاد بین گروه های وابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم عامل اساسی کودتای هفت ثور بود، پس در سطح جهانی نیز تضاد بین امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم تضاد عمده را می سازد".

ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی بر آنست که در یک پدیده مرکب، تضاد های گوناگون وجود دارد، اما از مجموع آنها فقط یکی، تضاد اصلی (اساسی) و یا عمده را می سازد. این تضاد در واقعیت عمدتاً سیمای پدیده یا بهتر گفته شود کیفیت آن را بیان می کند. پر واضح که رشد این تضاد ها موزون نبوده، بلکه دارای رشد ناموزون می باشد. و هم چنان در هم مرتبط و بر هم مؤثر هستند، یعنی روی هم اثر گذاشته و از هم تأثیر پذیر اند - اما آنچه تغییرش موجب تغییر سیمای پدیده می شود، همان تضاد اصلی و یا عمده می باشد که با حل آن پدیده کیفیت نوینی به خود می گیرد. ممکن است در این پروسه براساس رشد ناموزون تضاد ها رشد یکی از تضاد ها نسبت به تضاد اصلی جلو افتاده و صورت حاد و برخورد های آشکار را به خود بگیرد، اما این بدان مفهوم نیست که جای تضاد اصلی را گرفته باشد.

چنانچه در جنگ دوم جهانی تضاد بین امپریالیست ها حاد شده و منجر به جنگ جهانی گشت، اما تضاد اصلی جهان یعنی تضاد بین سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه داری امپریالیستی، به حال خویش به حیث تضاد اصلی باقی ماند، زیرا با حل این تضاد است که سیمای جهان عوض می شود.

و حال هم اگر در کشور ما تضاد های گروه های طبقات حاکمه وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم حاد گردد و به رخ یکدیگر شمشیر بکشند و یا حتی توده ها را به گوشت دم توپ تبدیل کنند، نه در ساحه ملی و نه در مقیاس بین المللی جای تضاد اصلی و یا عمده را گرفته نمی تواند. اما آشکار است که حاد شدن این تضاد به نوبه خویش روی تضاد خلق و ضد خلق تأثیر گذاشته و حرکت آن را سریع می سازد. باز هم خاطر نشان می شود که " اگر گفته شود که تضاد بین گروه های وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم طبقه حاکمه عامل اساسی کودتا می باشد، این تئوری "سه جهان" است ".

چه درک عمیق از رشد تضاد ها و تئوری سه جهان؟! تا حال فکر می شد که واقعاً به کنه مطلب (تئوری "سه جهان") پی برده شده است. اما دیده می شود که درک این نظر از تئوری "سه جهان" یک جانبه، سطحی و عکس برداری ساده و مکانیکی از مواضع دیگران است. بنابر این ناگذیر باید روی این دلیل بیشتر مکث کرد، زیرا این دلیل نه این که خیلی عامیانه، خام و یک جانبه است، بلکه خطری دیگری را هم در خود نهفته دارد و آن انکار رشد تضاد بین دول و گروه های بزرگ امپریالیستی، سوسیال امپریالیستی و خطر جنگ احتمالی سوم جهانیست. به این صورت با نفی خصلت تجاوزکارانه امپریالیسم امریکا و امپریالیست های غربی و جاپان و نفی خطر احتمالی جنگ سوم جهانی، توده ها به خواب غفلت فرو برده می شوند تا آنها خطر جنگ احتمالی را با پیکار انقلابی و به دست گرفتن مبارزه طبقاتی در ساحه ملی و بین المللی و مبارزه علیه جنگ افروزی دو ابرقدرت نتوانند جلوگیری و انقلاب را به پیروزی رسانند و بدین حساب، بی خود، روزی گوشت دم توپ جنگ امپریالیستی خواهند شد. مسلماً تقصیر این گناه بدوش آن ایدئولوگ هائی است که با درک عامیانه خویش از مسایل قادر نیستند مسائل را برای توده ها آشکار کرده و آنها را به تمام مکانیسم جامعه، مواضع و زد و خورد های طبقات، امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها آگاه سازند و در همین رابطه تربیت سیاسی نمایند.

در رابطه با تضاد بین گروه ها و دول امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی به صورت مشخص دو انحراف به چشم می خورد. انحراف اولی که واضحاً از طرف رویزیونیست های چینی به ویژه تنگسیاوپنگ مطرح می شود، عبارت از آن است که ایشان یک اصل درست فلسفی را به صورت مکانیکی در سطح سیاسی انتقال داده و بدین صورت بر افروختن جنگ سوم جهانی را حتمی و مطلق می سازند. و به عوض استفاده از تضاد دول امپریالیستی به نفع و تثبیت و تحکیم انقلاب با مطلق گرایی اپورتونیستی خویش رقابت امپریالیست ها را به ستراتیژی انقلاب جهانی تبدیل می کنند و توده های زحمتکش را ترغیب به اتحاد با مرتجعین و امپریالیست ها می نمایند. انحراف دیگری دیگری که قبلاً از طرف کائوتسکی و شرکاء و امروز از طرف پاسیفیست ها و از جمله بعضی از دوستان در رابطه با کودتا دیده می شود، اینست که کائوتسکی و شرکاء تبانی امپریالیست ها را مطلق می ساختند، کائوتسکی تیز معروف "اولترا امپریالیسم" را بنا گذاشت و بدین صورت در تحمیق توده ها در مورد عدم شناخت از ماهیت امپریالیسم و جنگ افروزی ایشان تا سرحد ارتداد پیش رفت.

جالب این جاست که این دوستان ما نیز تجلی این تضادها را در افغانستان انکار می‌کنند. درست این ادعای نفرت بار تئوری "سه جهان" و مدافعان آن است که گویا امپریالیسم امریکا ضعیف شده است و دیگر جنگ افروز و تجاوز کار نیست. چنانچه روی چپاول، غارتگری، هژمونی طلبی و جنگ افروزی امپریالیسم امریکا و دیگر امپریالیست‌های غربی و جاپان که در داخل از طرف گروه‌های وابسته به آنها و در منطقه از جانب شاه ایران و دولت پاکستان، هندوستان اجراء می‌شود، پرده انداخته می‌شود. به این صورت نه این که توده‌ها را در شناخت از آنها یاری می‌رساند، بلکه در پرده انداختن روی خصلت تجاوزکارانه و آدمخواری امپریالیسم از بسیاری کسان جلو تر می‌روند.

خلاصه این که هر دو مطلق‌گرایی یعنی مطلق ساختن جنگ بدون در نظر گرفتن این که اگر مسائل انقلاب محکم در دست گرفته شود و توده‌ها به پا خیزند، باعث جلوگیری جنگ و نابودی امپریالیست‌ها می‌گردد که بدین صورت خطر جنگ را احتمالی می‌سازد - و همچنان مطلق کردن تبانی و ندیدن خطر جنگ احتمالی نیز انحراف کمتر از اولی نیست.

ناگفته نباید گذاشت که تبانی و رقابت امپریالیست‌ها مانند دفاع و تعرض ایشان دو روی یک سکه و دو جهت یک سیاست واحد است. همان طوری که امپریالیست‌ها زمانی از مستعمرات خویش دفاع و در عین حال دست به تعرض به مستعمرات نوین می‌یازند، همان طور هم رقابت و تبانی ایشان گاهی به دنبال یکدیگر و زمانی حتی در زمان واحد می‌باشد، مثلاً اگر امریکا زمانی علیه فاشیسم هیتلری از یک طرف می‌جنگید، از جانب دیگر کمک‌های اقتصادی به (جنرال مونتور) (۲) کرده و غرض تعرض فاشیسم به شوروی و سرکوب انقلاب با آن معامله می‌کرد.

لنین گفت "دو گرایش وجود دارد: گرایشی که اتحاد کلیه امپریالیست‌ها را اجتناب ناپذیر می‌سازد و گرایشی که یک امپریالیست را در برابر امپریالیست دیگر قرار می‌دهد؛ دو گرایشی که هر دو بر مبنای محکمی استوار نیستند". (لنین جلد ۲۷ ص ۳۶۳) چنانکه در فوق اشاره رفت، تینگ سیاوپنگ و شرکاء یک جهت این گرایش را مطلق نموده اند و بدین صورت به وقوع پیوستن جنگ سوم جهانی را مطلق و حتی حتمی می‌سازند تا بتوانند زمینه‌ای برای تئوری ضد انقلابی "سه جهان" مساعد ساخته و توده‌ها را به خادام امپریالیست‌ها مرتجعین تبدیل نمایند. اما بعضی از دوستان رشد تضاد امپریالیست‌ها به خصوص دو ابرقدرت امپریالیستی را انکار و یا روی آن پرده می‌کشند تا توده‌ها از شناخت ماهیت و سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم امریکا و دیگر امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیسم عاجز بمانند.

همچنان گفته می‌شود که "اگر ادعا شود که داوود به طرف غرب رفته بود، به داوود نقش عنصر ملی و مستقل داده می‌شود. این هم تئوری "سه جهان" است."

وقتی این دلایل شنیده می‌شود، آدم به یاد آن فیلسوف می‌افتد که می‌گفت: چون واقعیات با تئوری من مطابقت ندارد، پس بدا به حال واقعیات. اکنون چون واقعیات زنده جامعه که برای هر عامی قابل لمس است، اما برای این دوستان قابل لمس نمی‌باشد، بناءً با تئوری‌های دوستان مطابقت نمی‌کند، بهتر است که از آن صرف نظر کرد. زیرا ذکر واقعیات تئوری‌ها را رد کرده و بی پایه می‌سازد. اکنون این به عوض این که مبداء تحلیل خویش را واقعیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه قرار دهد، صرفاً به تکرار یک سری فارمول‌های هضم نشده می‌پردازند و سعی می‌کنند از سر و ته واقعیات بریده آن را مطابق با قالب‌ها در ذهن خود سازد. اگر فردی پیدا شد و در مورد پذیرش آن تعلل کرد، طرفدار تئوری "سه دنیا"، عقب مانده و... قلمداد می‌شود. اولاً باید گفت برداشت دوستان از مستقل و ملی با برداشت طرفداران تئوری "سه دنیا" ماهیتاً چندان تفاوتی ندارد زیرا مبلغین "تئوری سه دنیا" که در برخورد با مسائل فاقد نقطه نظر و بینش طبقاتی هستند و از منافع و نقطه نظر پرولتاریا حرکت نمی‌کنند، جهت به انحراف کشیدن جنبش توده‌ها و آنها را گوشت دم توپ امپریالیسم و مرتجعین تبدیل کردن، به صورت ماهرانه افراد را از پایه طبقاتی آنها مستقل ساخته و حرکات و نوسانات آنها را جدا از وابستگی طبقاتی ایشان ارزیابی کرده و آنها را انقلابی جلوه گر می‌سازند. مثلاً وقتی سادات با تابعیت از یک بخش طبقه حاکمه مصر از آغوش سوسیال امپریالیسم به آغوش امپریالیست‌های غربی نوسان می‌کند، مبلغین تئوری "سه جهان" فوراً دست به کار شده آن را از پایه طبقاتی اش مستقل و "مستقل ملی و انقلابی..." می‌دانند تا توده‌ها را فریب داده بدون اینکه در نظر گیرند که سادات وابسته به طبقات مرتجع وابسته به امپریالیسم است و منافع طبقاتی خود در نقطه مقابل منافع ملی خلق زحمتکش مصر قرار دارد. و درست این نظر بدون فهم این مطلب، همین که گفته شود گرایش داوود به طرف امپریالیست‌های غرب زیاد شده بود، فوراً داوود را از پایه طبقاتی اش مستقل ساخته واژه "مستقل ملی" را که از جنبش ایرانی کاپی شده است، بر مخالفان روا می‌دارند. اما این واقعیات آنقدر آفتابی است که برای عامی قابل لمس است. اگر امروز از هر پسر مکتبی که با الفبای م، ل آشنائی داشته باشد، سؤال شود که مراد از مستقل و ملی چیست؟ حتمی خواهد گفت که دور از

گزند امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و قرار داشتن در جبهه انقلاب، زیرا کسی که مبارزه علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم نکند، کدام بی خردی وی را مستقل ملی می گوید و تقاضای این امر را از طبقات کمپرادوران و ملاکان کردن باز هم بیان دیگری از کودنی خواهد بود. زیرا آنها خود با هزار و یک رشته مرئی و نامرئی با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم پیوند دارند. هستی و بقایای ایشان در گرو موجودیت سیستم امپریالیستی جهانی است. آیا اگر یک مرتجع مثلاً داوود، سادات و امثالهم بنابر در نظر داشت درجه وابستگی، ساختمان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جهت دفاع از منافع گروهی و طبقاتی خویش و باداران خود از یک امپریالیسم به امپریالیسم دیگر نوسان پیدا کرد، مستقل و ملی می شود؟ درست این ادعا خود مطابق به ادعای طرفداران تئوری "سه دنیا" است. زیرا طراحان تئوری سه جهان این حرکت را "مستقل ملی" می خوانند و این دوستان نیز این حرکات را مستقل و ملی ارزیابی می کنند.

حالا پاسخ به رفق است که کدام نظر به نظریات طراحان تئوری "سه جهان" نزدیکی دارد؟ کسی که این حرکات را "مستقل و ملی" می داند و یا از کسانی که این حرکات را حرکات ارتجاعی و ضد انقلابی ارزیابی می کنند. با صراحت اعلام می شود که واقعیات بی شماری بیانگر آنست که این چنین حرکات ارتجاعی وجود دارند و این حرکات مربوط به جبهه ضد انقلاب و انعکاسی از رقابت تضاد های گروه امپریالیستی و گروه های وابسته طبقات حاکمه در آن کشور ها می باشد و با جریان انقلابی توده ها سر و کاری ندارد. هر آنکه آن را مستقل و ملی ارزیابی و توده ها را به گمراه بکشاند، خود ضد انقلاب و خدمتگذار امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم می باشد. با کمی دقت، به هر مرد عامی روشن می شود که جناح های غرب در دستگاه دولت چرییده بود و تضاد این دو جناح که جلوه ئی از تضاد بین قدرت های امپریالیستی می باشد، به چنان شدت رسیده بود که ناگزیر جهت سرکوب بهتر جنبش و به غارت بردن سود های کلان و وسعت دادن منطقه نفوذ نخست باید رقیب را از سر راه دور می کرد.

هر دو کودتا که در ظرف بیست ساعت به دنبال همدیگر به وقوع پیوست، درست نتیجه منطقی رشد تضاد های درونی طبقات ارتجاعی حاکم وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بود و باز هم باید افزود که به قول رفیق ستالین در اثر بی تفاوتی توده هاست که میهن ما میدان زور آزمائی امپریالیست ها قرار گرفته و وطنداران زحمتکش ما گوشت دم توپ امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها می گردند.

ادعای دیگر اینست که گفته می شود "تضاد خلق با ضد خلق از نظر عینی حاد شده بود، بنابر این ارتجاع و سوسیال امپریالیسم مجبور به کودتا می شوند".

آن طوری که گفته آمدیم، کودتای هفت ثور از نظر ماهوی از کودتای بیست و شش سرطان فرق نداشته و به یک حساب دنباله آن است، اما درک این مسأله در چارچوب دو راه حل متذکره فوق قابل فهم است. یعنی در چارچوب راه حل انتقال تدریجی و در صورت عدم موفقیت آن راه حل دوم مبنی بر "انتقال انقلابی" قدرت به دست فرزندان "صدیق خلق". اما رویداد ها نشان داد که راه حل اولی به نسبت چرییدن پله به نفع امپریالیست های غربی نتوانست موفقانه تطبیق شود و به قول تره کی نتوانست "قدرت سیاسی به دست طبقات دموکراتیک انتقال کند". از این جاست که راه حل "انقلابی" به خدمت گرفته می شود تا دست رویزیونیست ها به اسلحه برده شده و علیه جناح مخالف به اصطلاح انقلاب کنند. کودتای هفت ثور در حقیقت تطبیق همان راه حل دومی یعنی "انتقال قدرت به صورت قهر آمیز و مسلحانه به "فرزندان آن صدیق خلق" می باشد. بدون این که دستگاه دولتی و ساختمان اجتماعی دست بخورد، مهره های جدید جای مهره های قبلی را در بوروکراسی پر می کند و لفاظی های ترک و ببرک جای لفاظی های داوود را می گیرد.

عده ای از رفق به عوض این که دست به روشن ساختن اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در میهن و منطقه بزنند، بر خلاف با تکرار چند جمله ای عام و خاص فاقد محتوا و دور از واقعیت می خواهند تا مسأله را حل نمایند. حالا اگر به قول این رفق تضاد خلق و ضد خلق بدون رشد معرفت ذهنی چنان حاد شود که منافع مرتجعین و امپریالیست ها را به خطر اندازد، در این صورت آن طوری که قبلاً اشاره رفت، قرار تجارب تاریخی مرتجعین و امپریالیست ها دست به تباری می زنند و ثانیاً از آغاز ایجاد جامعه طبقاتی و خصوصاً بعد از ورود سرمایه داری [دوران رقابت] آزاد به مرحله امپریالیسم که تضاد های اساسی اجتماع را بیش از پیش شدت بخشیده و مسأله انقلاب سوسیالیستی را در دستور روز پرولتاریا قرار داده است و از همین سبب می گویم که امپریالیسم عبارت از آستانه انقلاب اجتماعی است، باید روز یک کودتا صورت می گرفت و بگیرد.

سؤال این جاست که بعد از ورود سرمایه داری دوران رقابت آزاد به امپریالیسم، تقسیم و تجدید تقسیم جهان بین دول و انحصارات امپریالیستی تضاد های عینی از نظر عینی روز تا روز شدت می یابد. اما چرا این شدت و ستمگری نمی تواند توده ها را به جنب و

جوش و انقلاب بکشاند؟ آیا تجارب کشور خود ما و کشور های دیگر کافی نیست که موجودیت شرایط عینی هنوز قادر نیست توده ها را بدان جنب و جوش انقلابی بکشاند که منافع مرتجعین و امپریالیست ها را به خطر اندازند. هر گاه چنین باشد گفته لنین مبنی بر " بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد"، به اعتبار خود باقی نیست. البته منظور از انکار جنبش های خود به خودی نیست، زیرا این جنبش ها در جامعه ای که بنیاد آن بر اساس استثمار فرد از فرد برقرار است، هر روزه به درجات مختلف می تواند وجود داشته باشند. اما در خدمت این یا آن مرتجع و یا گروه هائی از طبقات حاکمه و امپریالیست ها قرار گرفته است.

رفقاء

قبلاً گفته شد که جنبش های توده ئی قبلی با نشر شعله جاوید و همپای آن به وجود آمد، رشد و توسعه یافت و همپای آن به فروکش گرائید. درست رشد جنبش در رابطه آگاهی ذهنی بود که جریان دموکراتیک نوین از نظر سیاسی نقش بر انگیزنده ای را ایفاء و توده ها را به جنب و جوش و مبارزه انقلابی آورد که کاخ مرتجعین را سست بنیاد کرد. آیا چنان جنبشی که از نظر کیفی و کمی و وسعت با جنبش دهه گذشته قابل مقایسه باشد، وجود داشت (منظور از کیفیت دموکراتیسم است)؟ مسلماً نه. پس چطور می توان چنین ادعائی بی پایه کنیم که گویا جنبش طوری رشد کرده بود که مرتجعین و سوسیال امپریالیست ها را مجبور به آرایش جدید نیرو و تبدیلی مهره می کند. این ادعا، ادعائی است بی پایه و دور از واقعیت جامعه و پوشاندن عقب ماندگی بخش آگاه جنبش. واقعیات بیانگر آنست که توده های ستم کشیده کشور ما از دیر زمانست که زیر چکمه های خون چکان طبقات حاکمه از ظلم و استبداد و ستم و استثمار چند لایه رنج می برند - اما در سراپای این دوره ملاحظه می شود که فقط در دهه اخیر در رابطه با جنبش دموکراتیک نوین به جوش می آیند و به سرعت اوج می گیرد که اوجگیری سریع آن خود بیانگر آنست که توده ها از نظر عینی آمادگی جذب دانش مترقی و به پا خاستن را دارند. اما آنچه آنها را به بی تفاوتی می کشاند، فقط فقدان عامل ذهنی است. پر واضح است که توده های میهن ما بار بار علیه کلونالیست ها [استعمارگران] به پا خاسته اند و پوزة ایشان را به خاک مالیده اند، اما اگر گذری با تاریخ جنبش های کشور خویش بکنیم، آن جنبش ها، هم رهبری خود را داشته و همچنان فاقد آگاهی متناسب به آن زمان ن بوده اند و درست آگاهی آن روز شان یکی از فاکتور هائی بود که ایشان را به حرکت برمی انگیخت، اما با آنهم دیده می شود که دستاورد های آنها مورد سوء استفاده قرار می گیرد. چیزی دیگری که باید افزود :

اینست که شناخت کلونالیسم شکلاً چندان مشکل نبود، اما شناخت استعمار نوین و دست به مبارزه علیه آن زدن، خود دانش نوین را ضرورت دارد. که هنوز عامل انتقال دهنده این دانش نوین در کشور ما وجود ندارد. از جمله دلائل ارائه شده یکی اینست که: "جنبش های قبل از کودتا نیز جنبش های خود به خودی بود، خصوصاً در چهار سال اخیر حکومت، ظاهر شاه جنبش وجود نداشت".

ما لحظه ای این ادعا را قبول می کنیم که گویا جنبش های گذشته هم خود به خودی بود - اما سؤال اینست که در سال های اخیر کجاست آن جنبش های توده ئی که آن را از نظر وسعت و دامنه و پیگیری بتوانیم با جنبش قبل از کودتای داوود مقایسه کنیم. این چنین ادعا جز به دهن ادعا کننده، به جای دیگری وجود ندارد. علاوه بر آن اولاً باید گفت که این ادعا انعکاس ناخودآگاه کینه درونی نسبت به جنبش گذشته است. ثانیاً این که درک سطحی و بی خبری را از تاریخ جنبش نشان می دهد.

جریان دموکراتیک نوین با همه کمبود های خویش، نطفه هائی از آگاهی را در خود حمل می کرد. اگر دست به مطالعه همه جانبه این جنبش زده شود، این نطفه ها را آشکار مشاهده می کنیم. چنانچه مبارزات ضد رویزیونیستی آن جنبش خود نشان دهنده از آگاهی می باشد، به خاطر این که شعله جاوید با تمام کمبودی ها و عقبماندگی های خویش، توانست در آن زمان ضربات چندی بر پیکر رویزیونیسم بزند. درست است که شعله جاوید نتوانست مسأله کلیدی انقلاب را درک و ارجحیت کار سوسیالیستی و طرح و تدوین وظایف آن را با فعالیت دموکراتیک دانسته و آنها را به صورت خلاق با هم تلفیق دهد. اما از نظر افشاگری سیاسی و دادن شعور دموکراتیسم در بین توده های کارگران، زحمتکشان و روشنفکران دارای چنان ابعاد وسیع بود که جنبش بعد از آن، از نظر توان و تشکیلات، قدرت آن را نداشت.

رفقای محترم!

کودتای داوود در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به وقوع پیوست. به قول بعضی ها از سال ۱۳۴۸ به این طرف جنبش وجود نداشت. اما رویداد ها خلاف این ادعا را ثابت می کند و طوریت که اولین جنبش های وسیع کارگری با رشد روز افزون و پر دامنه همپای نشر شعله جاوید در سال ۱۳۴۷ آغازیدن گرفت که بر خلاف ادعای دوستان سالهای ۴۸، ۴۹ و ۵۰ از جمله سال هائی بودند که جنبش به اوج

خود رسیده بود. هیچ روز نبود که یک مظاهره یا یک اعتصاب کارگری، روشنفکری و خیزش های دهقانی به طور مسالمت آمیز ویا قهر آمیز و حتی برخورد های مسلحانه رخ ندهد. خیزش کارگران جنگلک و شیرغان... بار دوم در سال ۱۳۵۱ همه و همه شواهد زنده اند. و تازه اختلافات جنبش به صورت آشکار روز مرگ سیدال ۲۹ جوزای ۱۳۵۱ آغاز می یابد که بعد از آن بحث های آشکار روی مسائل در صفوف شروع می شود. بعد از این روز است که جنبش تدریجاً با برآمد های پراکنده به فروکش و پراکندگی می رود. با تأثیر پذیری از آن، جنبش های توده ئی تدریجاً فروکش می کند. ما نمی توانیم با ذکر مکرر عدم جنبش آشکارا در یک مقطع کوتاه روی همه آنها خط بطلان بکشیم. ما جنبش را از سوم عقرب به این طرف اصولاً باید به صورت یک پروسه در نظر بگیریم که از نظر عینی و ذهنی ضربات خرد کننده به ارتجاع فرود آورد و آن را به نیمه جان تبدیل کرده بود. اما از آنجائی که بخش پیشرو قادر به رهبری و بسیج درست جنبش توده ئی نبود، جنبش نتوانست نه تنها به پیروزی های بزرگ تری برسد، بلکه حتی دستاورد های خویش را نیز نتوانست حفظ کند. پایه دولت لرزان گردیده بود؛ ولو که جنبش بکلی به فروکش هم می رفت، باز هم مرتجعین و امپریالیست ها... نمی توانستند روی پایه های لرزان رژیم ظاهر شاهی تکیه کنند مجبوراً آن را با مهرة دیگری تبدیل کردند.

در مورد دلیلی که ادعا دارد: فرار سه میلیون نفر کارگر از افغانستان باعث کودتا شد.

به قول معروف صدای دهل از دور خوش است. اگر فرار سه میلیون نفر کارگر آن قدر تضاد بین خلق و ضد خلق را حاد سازد، که منافع ضد خلق را به خطر اندازد و آن را وادار به کودتا سازد، پس فرار شش میلیون حتماً منجر به جنگ داخلی و انقلاب خواهد شد. درست است که در زیر سر نیزه داوود و فاشیسم عریان آن سرپای توده ها را عدم رضایت فرا گرفته بود و بیکاری، قحطی، قیمتی، آدمکشی، بی امنیتی و... این نارضایتی ها را بیش از پیش زیاد می ساخت. اگر همه این نارضایتی ها مانند جویباری با هم وصل و به سطح آگاهی انقلابی بالا کشیده می شد، چون سیل خروشان در جهت سرنگون ساختن دولت داوود سوق می افت، بدون شک که امروز از دار و دسته رویزیونیسیم "خلق و پرچم" اثری نبود. اما بنابر فقدان موجودیت عامل ذهنی به عوض این که این نارضایتی ها در جهت مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم مهار گردد - با طرح پلان های تجاوزگرانه امپریالیسم امریکا و مرتجعین منطقه دروازه های ایران، پاکستان و کشورهای عربی در برابر آنها باز می شود تا از افغانستان فرار نمایند. خروج این خیل بیکاران از دید کوتاه مدت، نه این که بر دولت داوود ضربه می زد، بلکه باعث استحکام آن نیز می گردید. ثانیاً [این سه میلیون کارگر] با فروش نیروی کار خویش در خارج از مرز های افغانستان، مقدار زیادی از اسعار به داخل کشور نقل می دهند که این درآمد در دو سال اخیر باعث نگه داشتن ثبات تناسب بیلتس اقتصادی و اسعاری کشور گردید. و هکذا تا جائی که با خود این کارگران صحبت شده است، بنابر عدم آگاهی طبقاتی از وضع خویش راضی هستند، زیرا از یک طرف دست شان به کار شده است و از جانب دیگر کارگری که در طول عمر خویش پنج هزار افغانی پس انداز توانسته، اکنون با احتمال شدن هزار ها تکلیف و توهین با پذیرفتن خطر مرگ در بین راه ضرب و شتم دور شدن از ده و دیار پدری... اکثراً در ظرف یک سال بیشتر از چند ده هزار افغانی توانسته اند پس انداز کنند که این امر برای شان مایه خوشی بوده و از میان تمام کار های داوود، سیاست باز گذاشتن درها را برای فرار کارگران توصیف می کند.

این جریان تا جائی رسیده بود که در اخیر سال ۱۳۵۶ قلت کمبود کارگر ماهر در فابریکات وابسته داخلی آشکار محسوس بود. زیرا کارگران ماهر حاضر نبودند با این معاش کم در فابریکه های داخلی تجدید قرارداد کنند. نمی دانیم که کجای این کار منافع مرتجعین را آن چنان به خطر انداخته بود که ناچار به آرایش نیرو شوند. اگر صرفاً تکرار احساساتی مسائل و تکرار صد بار اصطلاحات بدون محتوی بتواند واقعیات را تغییر دهد، پس لافزن های خرده بورژوا بهترین انقلابیون اند. اما به عکس، عناصر آگاه در بررسی واقعیات و رویداد ها واقعیات عینی را مبداء قرار می دهند، نه خواهشات ذهنی خود را و جداً ضد هر نوع پندار گرائی دست به پیکار می زنند.

دلیل دیگر آنست "که چون علت هر تحول در داخل آن نهفته است، بناءً علت کودتا هم تضاد بین خلق و ضد خلق است" و تخم مرغ را مثال می دهند که می تواند چوچه بگشود، اما سنگ نه.

رفقاء، با این ادعا بار دیگر یک اصل فلسفی را به صورت مکانیکی بدون در نظر داشت وضع معین در سطح سیاسی می خواهند تطبیق کنند.

رفقاء!

ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری زندگی می کنیم، نه در عصر سرمایه داری دوران رقابت آزاد که مسئله انقلاب و ضد

انقلاب در هر کشور صرفاً در چارچوب ملی همان کشور مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. اما در شرایط موجودیت امپریالیسم دیگر آن ارزیابی‌ها درست نیست و نمی‌تواند بازتاب واقعیات باشد. زیرا به قول رفیق ستالین اکنون انقلاب در کشورهای مختلف جهان جزء انقلاب جهانی سوسیالیستی شده است. سیستم جهانی امپریالیستی خود زیربنای مادی این انقلابات را می‌سازد. نادرست است اگر با در نظر داشت چنین عصری، ما مسائل افغانستان را صرفاً در چارچوب ملی ارزیابی کنیم. اصولاً باید در تحلیل و ارزیابی هر مسأله از تحلیل و بررسی جهانی، منطقه‌ئی و بالاخره ملی آغاز نمائیم.

دیگر این که رفقاء بین یک حرکت مکانیکی و دینامیک فرقی قائل نیستند، زیرا حرکت دینامیک بر اساس مبارزه تضاد درونی پدیده و تأثیرگیری از شرایط ماحول خویش به میان می‌آید. سرانجام چنان تحولی را در پدیده به میان می‌آورد که کیفیت کهنه آن به کیفیت نوین تبدیل می‌شود. این تغییر که حتماً جهشی است، تحول انقلابی در جهت حرکت تاریخ است. اما حرکت مکانیکی می‌تواند با تأثیرپذیری از عوامل خارجی به میان آید که نتیجه این حرکت تغییر مکان در پدیده و تغییر کمی در آن می‌باشد. نه کیفی. بناءً نمی‌توان آن را یک حرکت انقلابی گفت، زیرا پدیده هنوز همان کیفیت کهنه خویش را حفظ می‌کند، مثلاً کودتای داوود و "تره کی" هر دو تغییراتی اند که در رابطه با امپریالیسم و سوسیالیسم امپریالیسم به صورت مکانیکی در بخش ضد انقلاب به میان آمده‌اند و این حرکات خود در جهت مخالف تاریخ اند. خطاست اگر بدون در نظر داشت این خصوصیات، ما یک اصل فلسفی را که تحول هر پدیده در تضاد های درون خود آن نهفته است، را در این جا به صورت مکانیکی تطبیق و با زبان بی‌زبانی کودتای ضد انقلابی و سوسیالی فاشیستی را تحول مثبت ارزیابی کنیم.

ادعای دیگر رفقاء اینست که می‌گویند "چون در جهان چهار تضاد اساسی وجود دارد و هر چهار آن رشد می‌کند، پس علت اصلی کودتا تضاد خلق و ضد خلق اند".

فهمیده نشد که با این برداشت عامیانه و چگونگی رشد آنها، رفقاء چه چیزی را می‌خواهند حل کنند. شیرین تر این که این چهار تضاد به یک تضاد خلاصه می‌شود تضاد بین خلق و ضد خلق. این یعنی: $1=2+2$ رفقاء!

درست است که صورتبندی کنونی جهان بر پایه چهار تضاد اساسی استوار می‌باشد و مبارزه این تضادها جهان را به جلو برده و سرانجام با حل انقلابی آنها به رهبری پرولتاریا و حزبش جهان سوسیالیستی جانشین جهان امپریالیستی می‌گردد. به عکس برداشت عامیانه رفقاء از چگونگی رشد این تضادها و آن را خلاصه کردن به یک تضاد، اولاً باید گفت که رشد این تضادها آن طوری که این رفقاء درک دارند، موزون و موازی نیست. تضادها اصولاً به صورت ناموزون رشد می‌کنند. از آنجائی که از مجموع این تضادها تضاد بین سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه داری تضاد عمده می‌باشد (۳)، بناءً رشد ناموزون تضادها فقط در بستر و در محور این تضاد صورت می‌گیرد. بدین صورت رشد همه آنها سرانجام باعث تسریع انقلاب و پیروزی سوسیالیسم می‌گردد. اما وظیفه عناصر آگاه آنست که ویژگی و چگونگی رشد هر کدام این چهار تضاد را که در عالم تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، دارای حد و مرز خویش هستند، به صورت مشخص در چارچوب معین تاریخی چه در مقیاس جهانی و چه در مقیاس یک کشور مطالعه کنند. یعنی تحلیل مشخص از اوضاع مشخص کنیم تا مشخصاً دریابیم که در آن جا انعکاسات این تضاد اساسی جهان در وجود کدام نیروهای اجتماعی تجلی می‌یابد و چگونگی رشد آن‌ها چگونه است. زیرا بارها دیده شده است که در شرایط معین بین المللی و یا ملی رشد این و یا آن تضاد نسبت به دیگران شدت گرفته است و حتی به برخورد های آشکار منجر شده است، مثلاً در مقیاس جهانی جنگ عمومی اول و آغاز جنگ دوم جهانی که ناشی از شدت تضاد های گروه‌ها و دول امپریالیستی بوده که در تأثیرپذیری از آن و ضعف امپریالیسم عده‌ای از کشورها از قید زنجیر سرمایه و ستم امپریالیستی نجات یافته و دست به ساختمان سوسیالیسم و دموکراسی توده‌ئی زدند. ثانیاً رفقاء از هر چهار تضاد نام می‌برند - اما موجودیت آنها را در افغانستان انکار می‌کنند، تو گوئی افغانستان کشوری است در گوشه‌ای از آسمان خارج از تأثیرپذیری حوادث و رویداد های کنونی جهان. در حالی که افغانستان نیمه مستعمره نوع جدیدیست که در آنجا تماماً تضاد های موجود در مقیاس جهانی وجود دارد و نیرو های گوناگون اجتماعی در حرکات و فعالیت های خویش آن را منعکس می‌سازند. بدین ترتیب کشور ما نمی‌تواند با موجودیت چنین مناسبات حاکم، از دایره رقابت و جنگ افروزی ابرقدرت های امپریالیستی برکنار مانده و تا وقتی که توده های مردم از ماهیت طبقات حاکمه امپریالیسم و سوسیالیسم آگاهی نیافته‌اند و زیر فرمان حزب مارکسیست - لنینیست به پا برنخاسته‌اند تا میهن را به کشور آزاد، آباد، شگوفان و مستقل تبدیل و دیکتاتوری پرولتاریا را چون دژ مستحکمی بنا گذارند، میهن ما پیوسته جولانگه و صحنه ماجراجوئی های این غارتگران قرار خواهد گرفت. پنهان داشتن این واقعیت، در حکم به خواب بردن توده هاست. پایان

توضیحات:

(۱) مجله‌ی رویزیونیستی "مسائل صلح و سوسیالیسم" (Problems of Peace and Socialism) در شهر پراگ چکسلواکیا توسط احزاب رویزیونیستی، به خرج رسمی دولت شوروی و با سردبیری دائمی گماشته‌ی روسی کرملین در خط رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی مسکو به طور همزمان به چندین زبان نشرات داشت. این مجله هژمونیسیم و توسعه طلبی تزاران نوین و سیادت قهار سوسیال امپریالیسم بر دول و کشور های اقمار و بر تمامی احزاب خودفروخته‌ی مزدور مسکو مثل "خلق و پرچم"، حزب توده‌ی ایران، احزاب حاکم اروپای شرقی، کیوبا، ویتنام و... را توجیه تئوریک می کرد. (ویراستار نشر کنونی)

(۲) شرکت فراملی امریکائی جنرال موتور- GM) General Motors Company) در سال ۱۹۰۸ میلادی در شهر دیترویت ایالت میشیگان امریکا تأسیس شده و از سال ۱۹۳۱ تا ۲۰۰۷م بزرگ ترین تولید کننده‌ی موتور بوده است. شرکت مزبور علاوه از موتر، ترک، لوکوموتیف، تانک و وسائل ترانسپورتی نظامی تولید می کرده است. این شرکت با تجاوزات و نظامی گری دولت های امریکا مثل جنگ ویتنام و... رابطه‌ی تنگاتنگ داشته و فعلاً بخش نظامی آن در حال تحقیق روی صنایع پیشرفته و سیستم های رانندگی خودکار برای وسائل ترانسپورتی نظامی است. این شرکت از زمان ایجادش به بعد توانسته تا منابع هنگفت مالی دولت امریکا را ببلعد. - ویراستار

(۳) در دوران موجودیت اردوگاه سوسیالیستی و تا پس از قلب ماهیت یافتن اتحاد شوروی هم، با موجودیت مراکز بزرگ و کوچک انقلابی به عنوان پشتوانه‌ی پرولتاریا و جنبش های آزادیبخش ملی در وجود چین و البانیای سوسیالیستی، تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی با سه تضاد اساسی جهان از جمله: تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی؛ تضاد بین خلق ها و ملل تحت ستم و امپریالیسم؛ و تضاد بین دول و ائتلاف های امپریالیستی، چهار تضاد اساسی جهان را ساخته و این چهار تضاد سیمای جهان معاصر را مشخص می ساخت. از آن زمان تا امروز، از میان آن چهار تضاد، تضاد بین خلق ها و ملل تحت ستم و امپریالیسم که موجودیت پر از فراز و فرود جنبش های آزادیبخش ملی و مبارزات ضد استعماری در اشکال و سطوح مختلف، جلوه ها و بازتاب آن تضاد بوده است، تضاد عمده‌ی دوران ما محسوب می شود.

اما پس از مرگ مائو تسه دون هدایت گر امواج نیرومند انقلاب فرهنگی به اکناف گیتی، و تسلط رهروان رویزیونیست سه جهانی راه سرمایه داری بر روندگان راه انقلابی در چین سوسیالیستی و قلب ماهیت یافتن حزب و دولت آن کشور در عین اتخاذ مواضع ضد انقلابی توسط حزب کار البانی و رهبر آن انور خواجه و قرار گرفتن آن حزب و دولت در سرایش انحطاط و ابتدال دگمارویزیونیسم، و در نتیجه فروریختن پایگاه های مستحکم سوسیالیستی در جهان؛ تضاد چهارم (تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی) دیگر نه موجودیت داشته است و نه موضوعیت. ما این نوشته را به رغم برداشت نادرست نویسنده/نویسندگان آن از تضاد عمده، با امانت داری کامل و با این توضیح ضرور فوق، به مثابه‌ی یک سند تاریخی به نشر سپردیم. ویراستار